

تاریخ و فرهنگ تمدن



مدرسان شریف

«خدمات متقابل ایران و اسلام»

اسلام از نظر ملیت ایرانی

ما و اسلام

به طوری که تاریخ شهادت می‌دهد، ما ایرانیان در طول زندگانی چندین هزارساله خود با اقوام و ملل گوناگون عالم، به اقتضای عوامل تاریخی گاهی روابط دوستانه و گاهی روابط خصمانه داشته‌ایم. یک سلسله افکار و عقاید در اثر این روابط از دیگران به ما رسیده است، همچنان که ما نیز به نوبه خود در افکار و عقاید دیگران تأثیر کرده‌ایم. از ابتدای دوره هخامنشی که تمام ایران کنونی به اضافه قسمت‌هایی از کشورهای همسایه تحت یک فرمان درآمد، تقریباً دو هزار و پانصد سال می‌گذرد. از این بیست و پنج قرن، نزدیک چهارده قرن آن را ما با اسلام به سر برده‌ایم و این دین در متن زندگی ما وارد و جزء زندگی ما بوده است.

ملت‌پرستی در عصر حاضر

یکی از مسائلی که در قرن حاضر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است مسئله «ملیت» است. در این روزها بسیاری از ملل عالم از جمله مسلمانان ایرانی و غیرایرانی به این مسئله توجه خاصی پیدا کرده‌اند. حقیقت این است که مسئله ملت‌پرستی در عصر حاضر برای جهان اسلام مشکل بزرگی به وجود آورده است. چنان‌که می‌دانیم جامعه اسلامی از ملل مختلفی تشکیل شده است و در گذشته، اسلام از ملل مختلف و گوناگون یک واحد به وجود آورد به نام جامعه اسلامی. این واحد اکنون نیز واقعاً وجود دارد؛ یعنی واقعاً در حال حاضر یک واحد بزرگ هفتصد میلیونی (این رقم مربوط به زمان نگارش کتاب است) وجود دارد که فکر واحد و آرمان واحد و احساسات واحد دارد و همبستگی نیرومندی میان آنان حکمفرماست. فکر ملیت و تهییج احساسات ملی احياناً ممکن است آثار مثبت و مفیدی از لحاظ استقلال پاره‌ای از ملت‌ها به وجود آورد، ولی در کشورهای اسلامی بیش از آنکه آثار خوبی به بار آورد، سبب تفرقه و جدایی شده است.

به هر حال موج عنصرپرستی و نژادپرستی که سلسله‌جنبان آن اروپاییانند. مشکل بزرگی برای جهان اسلام به وجود آورده است. می‌گویند علت این‌که مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی ملیت خود را مخفی می‌کرد این بود که نمی‌خواست خود را به یک ملت معین وابسته معرفی کند و احياناً بهانه‌ای به دست استعمارچیان بدهد و احساسات دیگران را علیه خود برانگیزد.

ما می‌خواهیم در این بحث خود با همان منطقی که این افراد به کار می‌بندند وارد بحث شویم؛ یعنی منطق ملیت و احساسات ملی و ناسیونالیستی. آری با همین منطق، هر چند توجه داریم که به قول اقبال پاکستانی «ملت‌پرستی، خود نوعی توحش است»، توجه داریم که احساسات ملی تا آنجا که جنبه مثبت داشته باشد و نتیجه‌اش خدمت به هموطنان باشد قابل توجه است، ولی آنجا که جنبه منفی به خود می‌گیرد و موجب تبعیض در قضاوت، در دیدن و ندیدن خوبی‌ها و بدی‌ها، و در جانبداری‌ها می‌شود ضد اخلاق و ضد انسانیت است. توجه داریم که منطق عالی‌تری از منطق احساسات ملی و ناسیونالیستی وجود دارد که طبق آن منطق، علم و فلسفه و دین فوق مرحله احساسات است. احساسات قومی و غرورهای ملی در هر کجا مطلوب باشد، در جستجوهای علمی و فلسفی و دینی مطلوب نیست. یک مسئله علمی یا یک نظریه فلسفی یا یک حقیقت دینی را هرگز به دلیل این‌که ملی و وطنی است نمی‌توان پذیرفت، همچنان‌که به بهانه این‌که بیگانه و اجنبی است نمی‌توان نادیده گرفت و رد کرد. راست گفته آن‌که گفته است: «علم و دین و فلسفه وطن ندارد، همه جای و همگانی است»، همچنان‌که رجال علم و رجال دین و رجال فلسفه نیز وطن ندارند، جهانی می‌باشند، به همه جهان تعلق دارند. همه‌جا وطن آن‌هاست و همه جهانیان هموطن آن‌ها هستند. آری همه این‌ها را می‌دانیم.

واژه «ملت»

کلمه «ملت» کلمه‌ای عربی است و به معنی راه و روش است. در قرآن کریم نیز این کلمه به همین معنی آمده است. این کلمه (پانزده) بار (در ۱۵ آیه) در قرآن کریم آمده است، ولی مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد با مفهومی که امروز مصطلح فارسی‌زبانان است و از آن کلمه «ملیت» را مشتق کرده‌اند متفاوت است. «ملت» در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طریقه‌ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است؛ مثلاً می‌فرماید: «مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ»، یعنی راه و روش پدر شما ابراهیم، یا می‌فرماید: «مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا».

راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن می‌گوید: «ملت و املال که همان املاء است از یک ریشه است»، «فَلْيَلْبِطْ وَلِيَّهِ بِالْعَدْلِ»، یعنی ولی او از روی عدالت املا کند. راغب می‌گوید: «علت این‌که یک طریقه الهی «ملت» نامیده شده است این است که از طرف خداوند املا و دیکته شده است».



پس، از نظر قرآن یک مجموعه فکری و علمی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده می‌شود، بنابراین ملت با دین یک معنی دارد، با این تفاوت که یک چیز به اعتباری دین، و به اعتبار دیگری ملت نامیده می‌شود، به آن اعتبار ملت نامیده می‌شود که آن چیز از طرف خدا به پیامبری امل می‌شود که به مردم ابلاغ نماید و مردم را براساس آن رهبری نماید.

کلمه ملت در اصطلاح امروز فارسی

در اصطلاح امروز فارسی این کلمه به کلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه ملت به یک واحد اجتماعی گفته می‌شود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیاناً آمال و آرمان‌های مشترک و واحد می‌باشد.

ملیت از نظر اجتماعی

از بحث لغوی می‌گذریم و وارد بحث اجتماعی می‌شویم: کوچک‌ترین واحد اجتماعی «خانواده» است. زندگی مشترک انسان‌ها تا وقتی که به زن و شوهر و فرزندان و فرزندزادگان و احیاناً همسران فرزندان آن‌ها محدود است زندگی خانوادگی نامیده می‌شود.

زندگی خانوادگی فوق‌العاده قدیم است. از وقتی که انسان پیدا شده زندگی خانوادگی داشته است. به عقیده بعضی اجداد حیوانی انسان هم کم‌وبیش زندگی خانوادگی داشته‌اند. واحد بزرگ‌تر از خانواده «قبیله» است. زندگی قبیله‌ای مجموعه خانواده‌هایی را که در جد اعلی با هم مشترکند در برمی‌گیرد. زندگی قبیله‌ای مرحله تکامل یافته زندگی خانوادگی است.

واحد اجتماعی دیگری که از این واحد بزرگ‌تر و تکامل یافته‌تر است و شامل مجموع مردمی می‌شود که حکومت واحد و قانون واحدی بر آن‌ها حکومت می‌کند در اصطلاح امروز فارسی زبانان «ملت» نامیده می‌شود. واحد «ملی» ممکن است از مجموع قبایلی فراهم شده باشد که در اصل و ریشه و خون با هم شریکند و ممکن است قبایلی که ایجادکننده یک ملت هستند در خون و ریشه اصلی هیچ‌گونه با هم اشتراک نداشته باشند.

در کتاب اصول علوم سیاسی، جلد اول، صفحه ۳۲۷، چنین آمده است: «با تفکیکی که در قرن بیستم از «ملت» و «مردم» می‌شود، لغت «مردم» بیشتر برای تعیین گروه اجتماعی به کار می‌رود، ولیکن «ملت» از نظر حقوقی و سیاسی، واحد جمعیت است که بر قلمرو ارضی کشوری مستقر می‌شود و این استقرار نتیجه وحدت تاریخی، زبانی، مذهبی، یا اقتصادی یا آرمان‌های مشترک و خواستن ادامه زندگی مشترک است، کلمه مردم جنبه جامعه‌شناسی بیشتری دارد، در حالی که «ملت» بیشتر از نظر حقوق و سیاست داخلی یا بین‌المللی موردنظر قرار می‌گیرد، به‌علاوه استعمال این کلمه در عرف مارکسیست‌ها و لیبرال‌ها فرق می‌کند و باید توجه داشت که در به‌کاربردن، گوینده یا نویسنده پیرو چه ایدئولوژی و اندیشه است.»

پس آنچه به نام ملت فعلاً وجود دارد این است که ما فعلاً مردمی هستیم که در یک سرزمین و در زیر یک پرچم و با یک رژیم حکومتی و با قوانین خاصی زندگی می‌کنیم، اما این که نیاکان و اجداد ما هم حتماً ایرانی بوده‌اند یا یونانی یا عرب یا مغول یا چیز دیگر، نمی‌دانیم.

تعصبات ملی

واحد اجتماعی، خواه خانواده، خواه قبیله و خواه ملت (به اصطلاح امروز فارسی) با نوعی احساسات و تعصبات همراه است، یعنی در انسان یک نوع حس جانبداری نسبت به خانواده و قوم و ملت خود پیدا می‌شود. این حس جانبداری ممکن است در واحد خیلی بزرگ‌تر، یعنی واحد «قاره‌ای و منطقه‌ای»، نیز به‌وجود آید.

ناسیونالیسم

گرایش به جنبه‌های قومی و ملی در زبان‌های اروپایی «ناسیونالیسم» خوانده می‌شود که برخی از دانشمندان فارسی زبانان آن را «ملت‌پرستی» ترجمه کرده‌اند. ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم را نباید به‌طور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر و روابط حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آن‌ها زندگی مشترک داریم بشود ضدعقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمی‌باشد، بلکه اسلام برای کسانی که طبعاً حقوق بیشتری دارند، از قبیل همسایگان و خویشاوندان، حقوق قانونی زیادتری قائل است. ناسیونالیسم آنگاه عقلاً محکوم است که جنبه منفی به‌خود می‌گیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیت‌های مختلف از یکدیگر جدا می‌کند و روابط خصمانه‌ای میان آن‌ها به‌وجود می‌آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می‌گیرد.

نقطه مقابل ناسیونالیسم، «انترناسیونالیسم» است که قضایا را با مقیاس جهانی می‌نگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم می‌کند. ولی همچنان که گفتیم اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی‌کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می‌کند، نه احساسات مثبت را.

مقیاس ملت

در ابتدا چنین به‌نظر می‌رسد که لازمه ناسیونالیسم و احساسات ملی این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یا نتیجه ابداع فکر مردم آن سرزمین است، آن چیز از نظر آن مردم باید ملی به‌حساب آید و احساسات ملی و ناسیونالیستی، آن‌را دربرگیرد و هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده است، باید برای مردم این سرزمین بیگانه و اجنبی به‌شمار آید.

ولی این مقیاس، مقیاس درستی نیست، زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل می‌شود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد واقع نشود و ذوق عمومی آن‌را طرد کند، بدون شک چنین چیزی نمی‌تواند جنبه ملی به‌خود بگیرد. مثلاً ممکن است ملتی یک سیستم اجتماعی مخصوصی را در زندگی خود انتخاب کند و فردی یا افرادی از همان ملت یک سیستم مغایر با سیستم عمومی ابداع و پیشنهاد کنند و مورد قبول عموم واقع نشود، در این صورت آن سیستم مردود و مطرود را صرفاً به‌خاطر این که از میان مردم برخاسته و مدع و مبتکر آن یکی از افراد همان ملت بوده نمی‌توان برای آن ملت، یک پدیده ملی دانست و برعکس ممکن است یک سیستم اجتماعی در خارج از مرزهای یک کشور به‌وسیله افرادی از غیر آن ملت طرح شود،



ولی افراد آن کشور با آغوش باز آن را بپذیرند. بدیهی است در اینجا نمی‌توانیم آن سیستم پذیرفته شده را به‌خاطر آن که از جای دیگر آمده است بیگانه و اجنبی بخوانیم و یا مدعی شویم که مردمی که چنین کاری کرده‌اند برخلاف اصول ملیت خود عمل کرده و در ملت دیگر خود را هضم کرده‌اند و یا بالاتر، مدعی شویم که چنین مردمی خود را تغییر داده‌اند. اعلامیه حقوق بشر را ما تنظیم نکرده‌ایم و در تنظیم آن شرکت نداشته‌ایم و در طول تاریخ ملی ما مسائلی که در آن اعلامیه مطرح است کمتر مطرح شده است، ولی ملت ما مانند ملت‌های دیگر جهان کم‌وبیش مواد آن را پذیرفته است.

از مجموع مطالبی که گفته شد دانسته می‌شود که از نظر احساسات ملی و عواطف قومی و نه هر چیزی که از وطن برخاسته جنبه ملی پیدا می‌کند و نه هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده باشد بیگانه به‌شمار می‌رود، بلکه عمده آن است که، اولاً بدانیم آن چیز رنگ ملت بالخصوصی دارد، یا بی‌رنگ است و عمومی و جهانی است، ثالماً آیا ملت موردنظر، آن چیز را به طوع و رغبت پذیرفته است یا به زور و اکراه؟

اگر هر دو شرط جمع شد آن چیز خودی و غیر اجنبی به‌شمار می‌رود و اگر این دو شرط جمع نشد، خواه فقط یکی از این دو موجود باشد و خواه هیچ‌کدام موجود نباشد، آن چیز بیگانه شمرده می‌شود. به هر حال عامل «این‌که این چیز از میان چه ملتی برخاسته است» نه سبب می‌شود که الزاماً آن چیز خودی و ملی محسوب شود و نه سبب می‌شود که اجنبی و بیگانه شمرده شود.

اکنون، باید وارد این مبحث بشویم که آیا اسلام در ایران واجد دو شرط هست یا نه؟

انترناسیونالیسم اسلامی

این مسئله مسلم است که در دین اسلام، ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد، بلکه این دین به همه ملت‌ها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می‌کند و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوصی اختصاص نداشته است، بلکه این دین همیشه می‌کوشیده است که به وسایل مختلف ریشه ملت‌پرستی و تفاخرات قومی را از بیخ و بن برکند.

در اینجا لازم است در دو قسمت بحث کنیم: اول این‌که اسلام از آغاز ظهور خویش «داعیه‌هانی» داشته است، دوم این‌که مقیاس‌های اسلامی مقیاس‌های جهانی است نه ملی و قومی و نژادی.

داعیه جهانی اسلام

برخی از اروپاییان ادعا می‌کنند که پیغمبر اسلام در ابتدا که ظهور کرد فقط می‌خواست مردم قریش را هدایت کند، ولی پس از آن‌که پیشرفتی در کار خود احساس کرد تصمیم گرفت که دعوت خویش را به همه ملل عرب و غیرعرب تعمیم دهد. این سخن یک تهمت ناجوانمردانه بیش نیست و علاوه‌بر این‌که هیچ دلیل تاریخی ندارد با اصول و قرائتی که از آیات اولیه قرآن که بر پیغمبر اکرم نازل شد استفاده می‌شود ماینت دارد.

در قرآن مجید، آیاتی هست که نزول آن‌ها در مکه و در همان اوایل کار بعثت پیغمبر اسلام بوده و در عین حال جنبه جهانی دارد. یکی از این آیات آیه‌ای است در سوره «تکویر» که از سوره‌های کوچک قرآن است. این سوره از سوره‌های مکیه است که در اوایل بعثت نازل شده است و این آیه چنین است: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (سوره تکویر، آیه ۲۷) «نیست این، مگر یک تذکر و بیدارباش برای تمام جهانیان». در آیه دیگر که در سوره سبأ است می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره سبأ، آیه ۲۸)، «تو را نفرستادیم مگر آنکه برای همه مردم بشارت دهنده و بازدارنده باشی ولی بیشتر مردم نادانند.»

نیز در سوره انبیاء می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (سوره انبیاء، آیه ۱۰۵) «و هر آینه نوشتیم در زبور پس از ذکر که «زمین» به بندگان صالح من خواهد رسید.»

نیز در سوره اعراف می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (سوره اعراف، آیه ۱۵۸) «ای مردم من فرستاده خدایم بر همه شما». در قرآن هیچ‌جا، خطایی به صورت «یا ایها العرب» یا «یا ایها القرشیون» پیدا نمی‌کنید. آری گاهی در برخی از جاها خطاب «یا ایها الذین آمنوا» هست که مطلب مربوط به خصوص مؤمنین است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرویده‌اند و در این جهت هم فرق نمی‌کند، مؤمن از هر قوم و ملتی باشد داخل خطاب هست و گرنه در موارد دیگر که پای عموم در میان بوده عنوان «یا ایها الناس» آمده است.

یک مطلب دیگر در اینجا هست که مؤید جهانی بودن تعلیمات اسلامی و وسعت نظر این دین است و آن این‌که، آیات دیگری در قرآن هست که از مفاد آن‌ها یک نوع «تعزز» و اظهار بی‌اعتنایی به مردم عرب از نظر قبول دین اسلام استنباط می‌شود. مفاد آن آیات این است که اسلام نیازی به شما ندارد، فرضاً شما اسلام را نپذیرید اقوام دیگری در جهان هستند که آن‌ها از دل و جان اسلام را خواهند پذیرفت، بلکه از مجموع این آیات استنباط می‌شود که قرآن کریم روحیه آن اقوام دیگر را از قوم عرب برای اسلام مناسب‌تر و آماده‌تر می‌داند. این آیات به‌خوبی جهانی بودن اسلام را می‌رساند، چنان‌که در سوره انعام می‌فرماید: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (سوره انعام، آیه ۸۹) «اگر اینان (اعراب) به قرآن کافر شوند، همانا، ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مؤمن باشند.»

نیز در سوره نساء می‌فرماید: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا» (سوره نساء، آیه ۱۳۳: به نقل تفسیر «المیزان» بیضاوی در تفسیر خود آورده است که وقتی این آیه نازل شد پیغمبر دست به پشت سلمان گذاشت و گفت آن‌ها قوم این هستند.)

«اگر خدا بخواهد شما را می‌برد و دیگران را به جای شما می‌آورد، خداوند بر هر چیزی تواناست.»

نیز در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (سوره محمد (ص)، آیه ۳۸) «اگر شما به قرآن پشت کنید، گروهی دیگر جای شما را خواهند گرفت که مانند شما نباشند.»

در ذیل این آیه، حضرت امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «منظور از قوم دیگر اموالی (ایرانیان) هستند.»



نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «این امر، یعنی پشت کردن مردم عرب بر قرآن، تحقق پیدا کرد و خداوند به جای آن‌ها موالی، یعنی ایرانیان، را فرستاده و آن‌ها از جان و دل اسلام را پذیرفتند» (رجوع شود به مجمع‌البیان).

مطلب دیگری که در اینجا خوب است تذکر داده شود این است که این امر، یعنی خروج یک عقیده، یک فکر، یک دین و یک مسلک از مرزهای محدود و نفوذ در مرزها و مردم دوردست اختصاص به اسلام ندارد، همه ادیان بزرگ جهان، بلکه مسلک‌های بزرگ جهان، آن اندازه که در سرزمین‌های دیگر مورد استقبال قرار گرفته‌اند در سرزمین اصلی که از آنجا ظهور کرده‌اند مورد استقبال قرار نگرفته‌اند، مثلاً حضرت مسیح در فلسطین منطقه‌ای از مشرق زمین به دنیا آمد و اکنون در مغرب زمین بیش از مشرق، مسیحی وجود دارد.

از این بحث در مذاهب خارج می‌شویم و مرام‌ها و مسلک‌ها را در نظر می‌گیریم، معروف‌ترین و نیرومندترین مسلک اصطلاحی، در دنیای امروز «کمونیسم» است. کمونیسم در کجا پیدا شد و از چه مغزی تراوش کرد و چه ملت‌هایی آن را پذیرفتند؟ «کارل و مارکس» و «فردریک انگلس» دو نفر آلمانی بودند که پایه کمونیسم امروز را ریختند. کارل مارکس اواخر عمر خود را در انگلستان گذراند، پیش‌بینی خود مارکس این بود که مردم انگلستان قبل از سایر ملت‌ها به کمونیسم خواهند گروید، ولی ملت آلمان و ملت انگلستان زیر بار این مرام نرفتند و مردم روسیه شوروی آن را پذیرفتند، مارکس هم پیش‌بینی نمی‌کرد که فکر او به جای آلمان و انگلستان در کشور دورافتاده شوروی و یا چین رواج یابد. این موضوع که آیین یا مرامی از محل خودش خارج شود و در جای دیگر اهمیت و نفوذ بیشتر پیدا کند، مسئله تازه‌ای نیست و اسلام در همان آغاز کار این مسئله را پیش‌بینی کرد و با طعن‌زدن به اعرابی که به قرآن کافر بودند، آینده دنیای پرشکوه خود را در میان ملل دیگر به همگان نوید داد.

مقیاس‌های اسلامی

زمانی که اسلام ظهور کرد در میان اعراب مسئله خویشاوندپرستی و تفاخر به قبیله و نژاد به‌شدت وجود داشت. عرب‌ها در آن زمان چندان به عربیت خود نمی‌بالیدند. زیرا هنوز قومیت عرب به صورتی که عرب خود را یک واحد در برابر سایر اقوام ببیند وجود نداشت. واحد مورد تعصب عرب واحد قبیله و ایل بود اعراب به اقوام و عشایر خویش تفاخر می‌کردند. اما اسلام نه تنها به این احساسات تعصب‌آمیز توجهی نکرد، بلکه با شدت با آنان مبارزه کرد. قرآن کریم در کمال صراحت فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ...»

«تعارفوا إِنَّا أكرمكم عند الله أتقاكم» (سوره حجرات، آیه ۱۳)، «یعنی ای مردم، ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.» این آیه و بیانات و تأکید رسول اکرم (ص) و طرز رفتار آن حضرت با غیر اعراب و نیز قبایل مختلف عرب راه اسلام را کاملاً مشخص کرد.

بعدها که در اثر تسلط امویان و سیاست ضد اسلامی آن‌ها، عده‌ای از اعراب عنصر عربیت را پیش کشیدند و آتش تعصبات قومی و نژادی را برافروختند، سایر اقوام مسلمانان به‌خصوص بعضی از ایرانیان با مبارزه به آن‌ها برخاستند و شعار این دسته، آیه فوق بود و خود را «اهل تسویه»، یعنی طرفدار مساوات می‌نامند و به مناسبت کلمه «شعوبا» که در آیه مزبور آمده است، خود را «شعوبی» می‌خواندند. مطابق تفسیر بعضی از مفسرین و روایت امام صادق علیه‌السلام، مقصود از کلمه «قبایل» واحدهایی نظیر واحد عربی است که به صورت قبیله زندگی می‌کنند و مقصود از کلمه «شعوب» واحدهای ملی است که به صورت یک واحد بزرگ‌تر زندگی می‌کنند. بنابراین، وجه این‌که شعوبیه خود را به این نام خوانده‌اند روشن است و این خود می‌رساند که نهضت شعوبی یک نهضت ضد تعصب عربی و یک نهضت طرفداری از اصول اسلامی بوده است، لاف‌ل اساس این نهضت چنین بوده است. اگر احیاناً افراد معدودی کار خود را به ضدیت با اسلام کشانده باشند دلیل بر ضد اسلامی بودن شعوبیان نمی‌شود.

به اعتراف همه مورخین حضرت رسول اکرم (ص) در مواقع زیاد این جمله را تذکر می‌داد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَ أَدَمُ مِنْ تُرَابٍ لِأَفْضَلِ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي إِلَّا بِالْتَّقْوَىٰ» (تحف العقول ص ۳۴ و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۴۱۴)، یعنی «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، عرب نمی‌تواند بر غیر عرب دعوی برتری کند مگر به پرهیزکاری.»

پیغمبر اکرم در روایتی افتخار به اقوام گذشته را یک چیز گندناک می‌خواند و مردمی را که بدین‌گونه از کارها خود را مشغول می‌کند به «جعل» (سوسک) تشبیه می‌کند، اصل روایت چنین است: «لید عن رجال فخرهم باقوم، انما هم فحم من فحم جهنم. او لیکونن اهوون علی الله من الجعلان التي تدفع بانفها»، یعنی «آن‌ها که قومیت خود تفاخر می‌کنند این کار را رها کنند و بدانند که آن مایه‌های افتخار، جز ذغال جهنم نیستند و اگر آنان دست از این کار نکشند نزد خدا از جعل‌هایی که کثافت را با بینی خود حمل می‌کنند پست‌تر خواهند بود.»

اسلام ایرانیان

از مجموع آنچه در مباحث گذشته بیان داشتیم مقیاس و میزان ملی بودن یا اجنبی بودن یک چیز برای یک ملت روشن شد و هم روشن شد که اسلام شرط اول اجنبی نبودن را، یعنی بی‌رنگ بودن و عمومی و انسانی بودن و رنگ یک ملت مخصوص نداشتن را، دارا است.

معلوم شد مقیاس‌های اسلامی مقیاس‌های کلی و عمومی و انسانی است نه قومی و نژادی و ملی.

اکنون می‌خواهیم ببینیم آیا اسلام شرط دوم را دارا است یا نه؟ یعنی آیا اسلام در ایران پذیرش ملی داشته است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا پیشرفت اسلام در ایران به خاطر محتوای عالی و انسانی و جهانی آن بوده است و ایرانیان آن را انتخاب کرده‌اند یا همان‌طور که برخی اظهار می‌دارند آیین مزبور را برخلاف تمایلات مردم ایران به آنان تحمیل کرده‌اند؟

عامل گرایش ملت‌ها به اسلام یک سلسله مزایاست که بعضی فکری و اعتقادی و بعضی اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است. تعلیمات اسلامی از طرفی معقول و خردپسند است و از طرف دیگر فطری و مفهومی.



مدرسان شریف

«توسعه و مبانی تمدن غرب»

در معنای توسعه

«توسعه» در فرهنگ امروزی ما شاید از نظر لفظ تازه باشد، اما از نظر معنا تازه نیست. این معنا اگر نخستین سوغات غرب برای ما نباشد، از اولین ره‌آورد‌های غرب‌گرایی و غرب‌زدگی در کشور ماست. لفظ «ترقی» از اولین کلماتی است که فرنگ‌رفته‌های ما از نخستین روزهای آشنایی با غرب برای وصف آن دیار به کار برده‌اند. «ممالک راقیه» - که به معنای کشورهای مترقی و پیشرفته است - با آنکه سال‌هاست از زبان و فرهنگ عام ما حذف شده، اما هنوز هم در اذهان ما چندان غریب و نامأنوس نیست. برای دریافت معنای توسعه باید مفهوم کلمه «ترقی» را دریافت. چراکه همین اندیشه ترقی اجتناب‌ناپذیر بشر است که مبنای توسعه تمدن کنونی بشر در ابعاد مادی و حیوانی وجود او قرار گرفته است. پیش از آنکه به مفهوم کلمه «ترقی» در تفکر غربی بپردازیم، باید به تحقیق در معنای «رشد» و «تکامل و تعالی» در قرآن بپردازیم. لفظ «رشد» و ترکیبات مختلف آن مجموعاً نوزده بار در قرآن مجید آمده است. آیه ۱۵۶ از سوره بقره، «رشد» را در مقابل «غی» قرار داده است: «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ».

راه رشد (سبیل الرشاد) راهی است که انسان را به سمت علت غایی وجود خویش و آن هدف خاصی که از آفرینش بشر مقصود پروردگار متعال بوده است، هدایت می‌کند و آن را «راه صلاح» ترجمه کرده‌اند. به این ترتیب، این کلمه هرگز به معنای توسعه یا ترقی نیست (هرچند از وجهی که بیان خواهد شد، به تعالی و تکامل تاریخی بشر نیز می‌پردازد). اما از این لفظ و مشتقات آن در قرآن مجید معنایی که دلالت بر ترقی و توسعه - به مفهوم فرنگی آن - داشته باشد، مراد نشده است. خود لفظ توسعه نیز مصدر ثلاثی از ریشه «و س ع» و به معنای ایجاد و وسع و فراخی می‌باشد و با صرف‌نظر از اینکه این کلمه در قرآن وجود دارد یا نه، خود این لفظ ترجمه‌ای است از یک کلمه فرنگی (development) و جستجوی آن در قرآن هیچ مناسبتی ندارد. منظور از «توسعه» در جهان امروز، صرفاً توسعه اقتصادی با معیارها و موازینی خاص است و اگر گاهی از «توسعه فرهنگی» هم صحبت می‌شود، مقصود آن فرهنگی است که در خدمت «توسعه اقتصادی» قرار دارد.

در غرب همواره برای تفهیم ضرورت توسعه، دو تصویر برای انسان می‌سازند و او را وامی‌دارند که این دو تصویر را با یکدیگر مقایسه کند: - تصویر اول جامعه‌ای انسانی را نمایش می‌دهد در محیط‌های روستایی کثیف، بدون بهداشت و لوازم اولیه زندگی؛ در جنگ با عوامل ناسازگار طبیعی مانند سیل و قحطی و فرسایش خاک، و اسیر امراضی مانند مالاریا، سل، تراخُم و سیاه‌زخم، همراه با فقر غذایی و بی‌سوادی و جهالت و بلاهت، در ترس دائم از عواملی که علل آنها را نمی‌شناسد و بر سبیل خرافه‌پرستی ریشه آنها را در مبادی غیبی جستجو می‌کند.

- تصویر دوم جامعه انسانی دیگری را نشان می‌دهد در شهری صنعتی یا نیمه‌صنعتی، برخوردار از بهداشت و ارتباط فردی و جمعی که از غلبه او بر طبیعت و تسخیر آن حکایت دارد. جامعه‌ای در وضعیت مطلوب که بر طبق آمارهای رسمی، مرگ‌ومیر در آن به حداقل رسیده و دیگر نشانی از مالاریا، سل، تراخُم، سیاه‌زخم و فقر ویتامین و پروتئین برجای نمانده، هوشیار و آگاه، بهره‌مند از همه امکانات آموزشی، بدون ترس و خوف، مطمئن و متکی به نفس در جهانی که همه قوانین و علل حوادث آن را می‌شناسد.

در همین‌جا باید متذکر شد که اصلاً این مقایسه از ریشه غلط است. در این قیاس وجوه مقایسه کاملاً مغرضانه انتخاب شده است. در تصویر اول جامعه‌ای مجسم شده که هرچند روستایی و طبیعی است، اما از آرمان‌های حیاتی اسلام و احکام آن به‌طور کامل دور افتاده است، حال آن‌که تصویر دوم تصویری کاملاً خیالی و غیرواقعی می‌باشد از جامعه‌ای صنعتی و ایده‌آل که پارامترهای عدم اعتدال روانی، فساد جنسی و اخلاقی، نابودی عواطف و احساسات بشری، آلودگی‌های مرگبار رادیواکتیویته و جنگ دائمی و کفر و شرک و لامذهبی، از مجموعه عوامل آن پاک شده است.

آیا می‌توان معنای توسعه را با مفهوم تکامل و تعالی در اسلام انطباق بخشید؟ خیر، مفهوم تکامل و تعالی در قرآن اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر بازگشت دارد و این تکامل روحانی ضرورتاً با توسعه مادی بشر ملازمه ندارد، بلکه برعکس ثروت و استقلال در قناعت است.

صحت در اعتدال و پرهیز از تمتع (به معنای قرآنی آن) و تعالی در از خودگذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفس اماره بالسوء ریشه دارد. منظور این نیست که در اسلام روح و جسم و معنا و ماده در تعارض و تضاد ذاتی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. خیر، روح و جسم و معنا و ماده در اصل و ریشه متحدند و هیچ تضادی بین آن دو وجود ندارد، اما در مراحل اول از آنجا که هریک از قوای چهارگانه شهوت و غضب و وهم و عقل منفرداً و مجرد از سایر قوا سعی دارند که حاکمیت کل وجود بشر و شخصیت او را در کف خویش بگیرند، باید برای ایجاد اعتدال در میان این قوا از افراط و تفریط در ارضای تمایلات و خواهش‌های آنان پرهیز کرد، چرا که زمینه تکامل انسانی، در اعتدال این قواست؛ از این‌رو اسلام از یک‌سو انسان را مثلاً به روزه‌گرفتن و امساک و قناعت وای می‌دارد و از سوی دیگر مؤکداً او را از زهد و درون‌گرایی مفرط پرهیز می‌دهد و این هر دو با توجه به علت غایی وجود انسان و آن هدفی است که به سوی آن در حرکت می‌باشد.

منتهای حرکت تکاملی انسان و جهان و تاریخ در قرآن، «الله» است. این معنا در بسیاری از آیات قرآن با تعبیر گوناگون همچون: «إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى، إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، إِنَّ أَلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى، إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بیان شده است.

اصل و ریشه این حرکت در جوهره و معنای عالم جریان دارد و ماده و ظاهر عالم نیز در تبعیت از این حرکت معنوی تغییر می‌کند. بنابراین، تکامل و تعالی در معارف اسلام به یک حرکت همه‌جانبه برمی‌گردد که در آن بُعد فرهنگی و معنوی دارای اصالت است و حال آنکه تکامل در غرب به تطور انسان از صورت‌های پست‌تر حیوانی به صورت‌های تکامل‌یافته اطلاق می‌شود. اگر حکومت اسلامی می‌خواهد برای رشد و تکامل انسانی برنامه‌ریزی کند، اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه کند و در مرحله اول موانعی را که راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا را سد کرده‌اند، از سر راه بردارد و از جمله این موانع فقر مادی است. بنابراین، اولاً توجه به از بین بردن فقر مادی امری تبعی می‌باشد نه اصلی و ثانیاً هدف از آن دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. برای روشن‌تر شدن این مطلب شاید نیاز به توضیح بیشتری باشد. چه تفاوتی می‌کند که از بین بردن فقر مادی امری «اصلی» است یا «تبعی»؟ تفاوت در اینجاست که امور اصلی خودشان لزوماً و اصالتاً به عنوان محور و مبنای عمل مطرح می‌شوند، حال آنکه امور تبعی فرعی و کفایی هستند. بدین ترتیب وظیفه اصلی حکومت اسلامی اصلاً تزکیه و تعلیم اجتماع است، اما چون فقر و فقدان عدالت اجتماعی موانعی عظیم در برابر تحقق این هدف اصلی است، بالتبع به از بین بردن فقر و سایر موانع می‌پردازد و به طور موازی در جهت تکامل و تعالی معنوی جامعه حرکت می‌کند. بنابراین، آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیت‌ها و از بین بردن فقر نیست، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است.

- از طرف دیگر، هدف حکومت اسلامی در مبارزه با فقر دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. آیا مفهوم «دستیابی به عدالت اجتماعی» با معنای «توسعه» یکی است؟ آیا «توسعه» به مفهوم «زدودن فقر» نیست؟

نخست به سراغ معنای «توسعه» در جهان امروز می‌رویم و سپس این معنا را در نظام ارزشی اسلام ارزیابی می‌کنیم.

توسعه‌یافتگی، اونویای قرن حاضر

امروزه در زبان رایج سیاست، ملل جهان را به دو دسته توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته تقسیم می‌کنند. انسان موجودی آرمان‌طلب و مطلق‌گراست و همواره زندگی خود را طوری تنظیم می‌کند که به آرمان‌های مشخصی ختم شود. قضاوت و ارزیابی او در امور نیز به معیار و میزان و نظام ارزشی خاصی بازمی‌گردد که از آرمان خویش کسب کرده است. آرمان دورنمایی است که انسان در فراسوی حیات خویش تصور و تجسم می‌کند و سپس راه زندگی خویش را به‌گونه‌ای برمی‌گزیند که به آن آرمان متصور برسد. اما در اینکه این آرمان‌ها چگونه انتخاب می‌شوند نیز سخن بسیار است. اجمالاً، شناخت انسان از جهان و خویشتن در مجموع منتهی به بینش کلی می‌شود که آرمان‌ها از آن نتیجه می‌شوند. این بینش کلی که شامل شناخت انسان از جهان و خویشتن می‌باشد، پشتوانه همه اعمال و رفتار و سخنان انسان قرار می‌گیرد.

تقسیم‌بندی جهان به کشورهای مسلمان و غیرمسلمان، نشان می‌دهد که این تقسیم‌بندی از جایی که به اعتلای اسلام و مجد و عظمت مسلمانان اعتقاد داشته برآمده است. حال دیگراره به سؤال اولیه خویش بازمی‌گردیم: چرا ملل جهان به توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته تقسیم می‌شوند؟ آن آرمان اعتقادی که در پشت این تقسیم‌بندی نهفته است، چیست و چرا معیارهای دیگری برای تقسیم‌بندی انتخاب نشده‌اند؟ این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که در فراراه اندیشه و خواسته‌های انسان امروز، آرمان توسعه‌یافتگی قرار دارد که به‌مثابه سرزمین افسانه‌ای و پُرراز و رمز و پُرژاذبه‌ای انسان‌ها را به سمت خویش می‌کشد و معیار این توسعه‌یافتگی - آنچنان که خواهیم دید - درآمد سرانه و مصرف است.

- با معیار توسعه، انسان‌ها دو دسته بیشتر نیستند: فقیر و ثروتمند و میزان فقر و غنا نیز «مصرف» است. البته فقر در اسلام مذموم است و مسلماً جامعه آرمانی مسلمانان جامعه فقیری نیست. اما این نه بدان معناست که ضرورتاً ناچاریم آرمان توسعه‌یافتگی را بپذیریم؛ چراکه با پذیرفتن این آرمان، جست‌وجوی ثروت برای ما اصالت خواهد بود و ابعاد روحانی و معنوی وجود آدمی تحت شعاع این آرمان به فساد و تباهی خواهد گرایید.

آرمان‌ها (ایده‌آل‌ها) همواره علت غایی حرکت‌های فردی و اجتماعی بشر می‌باشند. هدف، آن غایت مشخصی است که انسان فراراه خویش تصور می‌کند و مسیر خود را به‌گونه‌ای در پیش می‌گیرد که بدان دست یابد. اهداف انسان با توجه به خواسته‌ها و نیازهایش انتخاب می‌شوند و گذشته از آنکه این خواسته‌ها ممکن است حقیقی یا کاذب باشند، هدف اصلی یا آرمان او آن نقطه‌ای است که انسان پاسخ تمامی خواسته‌هایش را در آن جستجو می‌کند. فطرت انسان است که بر این اصل قرار دارد و او خواه‌ناخواه از آن تبعیت می‌کند. طبق همین فطرت است که قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» چراکه انتخاب اسوه و تبعیت از آن ضرورت خلقت بشر است. اگر انسان از اسوه‌های حسنه اعراض کند، به ناچار به سوی ائمه کفر خواهد گرایید.

علت وضع کلمه «امام» نیز به منظور تحقق همین هدف است؛ «امام» به معنای پیشوا، آرمان وجودی بشر و آن غایتی است که همه صفات تکاملی انسان در وجود او تبلور می‌یابد. تبلیغات شیطان غرب و شرق نیز از همین خصوصیت فطری بشر که در نهاد خلقت او نهفته است سوءاستفاده می‌کند و با آفریدن قهرمانانی کاذب برای اصناف مختلف، جامعه را به هر جانی که می‌خواهد سوق می‌دهد.

مصرف یکی از ارکان نظام اقتصادی غرب است، چرا که اصولاً عرضه و تولید بیشتر هنگامی ضرورت می‌یابد که تقاضا و مصرف بیشتر در جامعه موجود باشد و تقاضا و مصرف بیشتر نیز مستقیماً مبتنی بر تبلیغات است.

قهرمان‌سازی یکی از ارکان محتوایی تبلیغات غرب و راهی است که دولت‌های استکباری و سلاطین امپراتوری‌های اقتصادی دنیا برای تعدیل و تنظیم مؤلفه‌های اجتماعی در جهت تمایلات و اهوی شیطان خویش به‌کار می‌گیرند. تأثیر این قهرمان‌های مخلوق تبلیغات بر ذهن و زندگی اجتماعی نظیر ما بسیار عجیب و حیرت‌انگیز است. با اینکه ما اکنون سال‌هاست که از منظومه اقماری تبلیغاتی غرب خارج شده‌ایم، اما حضور بت‌های تبلیغاتی غرب در میان جوانان بالا شهرنشین کشور ما از گستردگی و نفوذ شیطان فرهنگی غرب حکایت می‌کند.

این یک گرایش فطری انسان است که در فراراه حرکت خویش در مسیر زندگی، اسوه‌هایی - یا به تعبیر حزبی‌ها، قهرمان‌هایی - آرمانی انتخاب می‌کند و از آن پس می‌کوشد تا خود را با آن نمونه‌های آرمانی به‌طور کامل تطبیق دهد. اما این‌طور نیست که این جاذبه فطری همیشه در جهت سوء عمل کند؛ تقلید نیاز ذاتی بشر است، از یک طرف در جامعه شیعیان به وحدت و یکپارچگی جامعه در اطاعت از احکام شرع و عقل می‌انجامد، اما از طرف دیگر، همین خصوصیت فطری تقلید - البته به معنای غیرفقهی آن - کار را بدان‌جا می‌کشد که این گفته مصداق یابد: «خلق را تقلیدشان بر باد داد.»^۱

نقش اجتماعی و تاریخی آرمان‌ها (ایده‌آل‌ها) بسیار عظیم‌تر است، چراکه اصولاً اجتماع و تاریخ بر افراد بنا می‌شود. اجتماع و تاریخ هرچند دو ماهیت کلی هستند که به‌مثابه دو ارگانسیم زنده با آغاز و پایان و سیر حیاتی مشخص تعریف می‌شوند، اما واقعیت آنها مبتنی بر وجود افراد می‌باشد. جامعه و تاریخ نیز همچون افراد انسانی مسیر حرکت خویش را در مطابقت با آرمان‌هایی معین پیدا می‌کنند. همان‌گونه که بشر، بدون اسوه و امام و هدف و آرمان دچار گم‌گشتگی و سرگردانی می‌شود، جامعه و تاریخ نیز بدون آرمان غایی و مدینه فاضله نمی‌تواند حیات خویش را استمرار دهد. لاجرم، همان‌گونه که اسوه و امام میزان قضاوت و داوری افراد انسانی قرار می‌گیرد، جامعه و تاریخ نیز میزان خویش را از مدینه آرمانی خود به‌دست می‌آورند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت جامعه توسعه‌یافته جامعه‌ای است که در آن همه‌چیز حول محور مادی و تمتع هرچه بیشتر از لذایذی که در کره زمین وجود دارد، معنا شده و البته برای اینکه در این چمن‌زار بزرگ همه بتوانند به‌راحتی بچرند، یک قانون عمومی و دموکراتیک نیاز است تا انسان‌ها را در عین برخوردارگی از حداکثر آزادی (ولنگاری) از تجاوز به حقوق یکدیگر باز دارد. این توسعه که نتیجه حاکمیت سرمایه یا سرمایه‌داری و اصالت بخشیدن به اقتصاد نسبت به سایر وجوه حیات بشری است، محصول مادی‌گرایی و تبیین مادی جهان و طبیعت می‌باشد.

- توسعه اقتصادی آرمان پُر جاذبه عصری است که بشر خدا را فراموش کرده و از جاودانگی روح خویش غفلت کرده است.

در نظام اعتقادی ما، توسعه‌ای معتبر است که بر تعالی روحی بشر تکیه دارد و تعالی روحی بشر نیز به پرهیز از فزون‌طلبی و تکاثر و منع اسراف و تبذیر و پیروی از یک الگوی متعادل مصرف می‌انجامد، نه به رشد اقتصادی محض. بنابراین، ما در ابتدا جهان را به توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته تقسیم نمی‌کنیم و این مینا را هم برای تقسیم‌بندی قبول نداریم.

بهشت زمینی

چرا توسعه‌یافتگی اوتوپایی انسان امروز قرار گرفته است؟ تمایل عمومی بشر امروز به جانب دموکراسی نیز از آرمان اوتوپاییی واحد برمی‌آید، با این تفاوت که دموکراسی بیانگر صورت سیاسی آن است. توسعه‌یافتگی و دموکراسی دو وجه از یک ایده‌آل واحد هستند. اما اینکه چرا بشر علت غایی حرکت خویش را در این صورت ایده‌آل می‌بیند، سؤالی است که قرآن مجید و روایات ما به‌روشنی به آن پاسخ داده‌اند.

ارمغانی که انسان از بهشت با خود به عالم دنیا آورده، جاذبه‌ای فطری است که او را از درون به سوی بهشت و آنچه بهشتی است می‌کشاند. اما متأسفانه انسان دچار نسیان است و مادام که ایمان نیاورده و استمرار در عمل صالح نداشته باشد، بهشت واقعی را تشخیص نمی‌دهد. انسان به‌طور فطری در جستجوی بهشت است، همان بهشتی که از آنجا هیبوط کرده است و جاذبه‌های درونی او به سوی عالمی متعادل، زیبا و جاودانه از همین‌جا ناشی می‌شود.

علامه طباطبایی در تفسیر آیات مربوط به آفرینش انسان و هیبوط او در سوره «طه»، آن بهشت راه، بهشت اعتدال می‌خواند و می‌فرماید:

این داستان حال بنی‌نوع آدم را بر حسب طبع زمینی و زندگی مادی‌اش تمثیل می‌کند، زیرا خدا او را در بهترین قوام خلق کرده، و در نعمت‌هایی بی‌شمار غرق ساخته، و در بهشت اعتدالش منزل داده، و از تعدی و خروج به یک سوی افراط و تفریط که ناشی از پیروی هوای نفس و تعلق به سراب دنیا و در نتیجه فراموشی جانب ربّ العزّة است تهدید فرمود... و با این معنا، زندگی آدم (ع) در این بهشت برزخی، تمثیل وضعیت تعادل انسان است که می‌توان مشخصات آن را از همین سوره مبارکه «طه» استخراج کرد:

آن‌گاه گفتیم: ای آدم، محققاً این شیطان با تو و جفت تو دشمن است. مبداً شما را از بهشت بیرون آرد و از آن پس به شقاوت گرفتار شوید. آن‌جا نه هرگز گرسنه شوی و نه برهنه مانی. و نه هرگز به تشنگی و گرمای آفتاب آزار بینی.

تفسیر و توجیه گرایش‌های فطری انسان به جانب زیبایی و جاودانگی، تعادل و حتی رفاه، در همین آیات مبارکه مشهود است و به تعبیر دیگر، فطریات انسان از کشش درونی او برای رسیدن به این وضعیت تعادلی اولیه نتیجه می‌شود و تکامل انسان نیز معنایی جز این ندارد. اما از طرف دیگر همین فطرت و گرایش‌های درونی زمینه انحراف و هلاکت بنی‌آدم هستند و از آیات مبارکه همین سوره طه نیز برمی‌آید که شیطان انسان را در جهت تمایلات فطری‌اش فریب می‌دهد. شیطان با سوءاستفاده از گرایش‌های ذاتی انسان به جاودانگی، خلود، قدرت و مالکیت لایزال، او را فریب می‌دهد.

«علم» - به معنای امروزی آن - وسیله مطلق نجات از مرگ و بیماری و ترس است.

از آن روز که علم مرگ را نوعی بیماری می‌دانست که بر اعضا عارض می‌شود و معتقد بود که می‌تواند در آینده بر آن غلبه کند، این توهم به ضعف گراییده و از اعتبار و اطلاق افتاده است، اما صورت آرمانی آن هنوز پابرجا است و توسعه‌یافتگی یکی از وجوه آن است. همه اشتباه در اینجاست که غرب بهشت زمین را بدل از بهشت آسمانی فرض کرده و در خیال اوتوپاییی است که در آن بیماری، مرگ و پییری علاج شده است و انسان می‌تواند فارغ از گذشت زمان جاودانه مرکوب مرادش را همان‌گونه که نفس اماره‌اش فرمان می‌دهد، به جولان دربیابان و این سو و آن سو بتازد و از همه لذایذ ممکن متمتع شود. یکی از بارزترین مشخصات جامعه ایده‌آل توسعه‌یافته این است که در آن، کار تا حداقل ممکن تقلیل یافته و متقابلاً ساعات فراغت به حداکثر رسیده باشد. این از خصوصیات رکنی آن بهشت زمینی است که انسان امروز در طلب آن است. وقتی معیار رشد، کار کمتر باشد مسلماً بهشت جایی است که در آن اصلاً کار نباشد.

استقبال غرب از اتوماسیون با این تصور نادرست ملازمه دارد که آنها می‌پندارند خودکاری یا اتوماسیون ساعات فراغت انسان را افزایش می‌دهد، البته حتی اگر فراغت را به مثابه ارزش مسلم تلقی کنیم، باز هم گسترش اتوماسیون توفیقی در این زمینه نداشته، چراکه به جز اربابان و حکمرانان امپراتوری ماشینی، همه زندگی انسان‌ها وقف گسترش اتوماسیون شده است.

در صورت نهایی و آرمانی زندگی ماشینی، گذشته از آن که تفکر انسان - یعنی ارزشمندترین نقطه وجود او - صرف حفظ و نگهداری و توسعه ماشینی می‌شود، باز هم کار به تمام معنا حذف نمی‌شود. آلدوس هاکسلی در کتاب «دنیای متهور نو» به‌خوبی متوجه شده است که جامعه آینده به قشری از انسان‌ها نیازمند است که برده‌وار آن دسته از «کارهای سیاه» را که لازمه فراغت اقشار دیگر است برعهده گیرند. «دنیای متهور نو» یک جامعه برده‌داری است، اما برده‌ها نیز خوشبخت هستند، چراکه علوم آزمایشگاهی تا جایی پیش رفته که بچه‌ها خارج از رحم مادران، در لوله‌های آزمایشگاهی پرورش پیدا می‌کنند و می‌توان انسان‌های متفاوتی، دقیقاً متناسب با جدول طبقه‌بندی مشاغل تربیت کرد، به‌گونه‌ای که همه آنها از کار خود راضی باشند. حال اگر این بینش را با دیدگاه اسلام، یعنی کار به مثابه عبادت مقایسه کنید، به عمق فاجعه‌ای که برای بشر غربی و غرب‌زده اتفاق افتاده است پی می‌برید.

وقتی کار خدمت به خلق برای رضای خدا و همچون وسیله‌ای باشد که استعدادها و وجود انسان را در طول زندگی‌اش تحقق می‌بخشد، آن‌گاه کار و زندگی یک انسان مؤمن آنچنان درهم می‌آمیزد که انفکاکشان از یکدیگر ممکن نیست. یکی از وجوه تفاوت نهادهای انقلابی و تشکیلات اجرایی موروثی که ارمغان غرب‌زدگی هستند، در همین جاست که کار در نهاد انقلابی همچون عبادتی بزرگ تلقی می‌شود.

نظم و انگیزه الهی با هم ملازم‌اند؛ «**أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ**». چه چیز «جهاد سازندگی» را قادر ساخت که با نظمی حیرت‌انگیز طرح «محرم» را چهل و پنج روزه به پایان برساند، حال آنکه مقاطعه کارهای خارجی یک سال وقت و صدها برابر هزینه طلب می‌کردند؟ کار به مثابه عبادت، شاخص انسانیت دو چیز است: تکامل روحی و اراده آزاد. این دو تنها در عبودیت خدا حاصل می‌شود و لاغیر. وقتی شما انگیزه الهی را در کار وارد کنید، بلافاصله کار به وسیله‌ای برای رشد و تعالی انسانی تبدیل می‌شود و وجود انگیزه، فی‌نفسه کار را تابع اراده و انتخاب انسان می‌گرداند. برعکس، انسانی که ناچار باشد بدون انگیزه الهی و صرفاً برای تأمین معاش کار کند، بنده معاش است و بندگی معاش با اراده آزاد منافات دارد. تنها بنده خداست که از همه تعلقات آزاد می‌باشد و اراده‌اش را هیچ چیز جز حق محدود نمی‌کند.

میمون برهنه

آرمانی که فراراه توسعه به شیوه غربی قرار گرفته، نوعی زندگی است که اوقات آن تماماً به فراغت و تفنن سپری می‌شود و فراغت یکی از ارزش‌های مطلق است که به‌مثابه میزانی برای توسعه‌یافتگی تلقی می‌شود و در مقابل آن، کار ضد ارزش است. گریز از کار زاییده تنبلی و تن‌آسایی است و این خصوصیت از تمایلات حیوانی‌ای است که در وجود بشر قرار دارد. با غلبه روح حیوانی بر وجود انسانی، تنبلی و تن‌آسایی به صورت یکی از صفات ذاتی بشر جلوه می‌کند. در کتاب ارجمند «کافی» - کتاب الحجۃ - روایت شده است که مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق (ع) از علم امام پرسیدم نسبت به آن‌چه که در اقطار زمین باشد با این‌که خودش در میان خانه است و پرده هم جلوی او افتاده؟ فرمود: به راستی که خداوند، در پیامبر اکرم (ص) پنج روح نهاده: **روح حیات و زندگی** که به وسیله آن بجنبند و راه برود، **روح توانایی** که به وسیله آن قیام کند و مبارزه کند، **روح شهوت** که به وسیله آن بخورد و بنوشد و به حلالی با زنها بیامیزد، **روح ایمان** که به وسیله آن عقیده دارد و عدالت می‌ورزد، و **روح القدس** که به وسیله آن تحمل نبوت کند.

در کتاب «بصائر الدرجات» در ادامه روایتی نظیر آنچه که ذکر شد می‌فرماید:

در مؤمنین چهار مرتبه از این ارواح (روح ایمان، روح شهوت، روح قوت و روح حیات) وجود دارد و کفار فاقد روح ایمان هستند. روح ایمان مادامی که انسان به گناه کبیره‌ای آلوده نشده، ملازم با اوست و چون کبیره‌ای مرتکب شود از او جدایی حاصل می‌کند.

تنبلی و تن‌آسایی از خصوصیات ذاتی روح شهوت و مفتاح همه شرور می‌باشد. با غلبه روح شهوت بر وجود انسان، دیگر انگیزه‌ای برای کار کردن - جز پول و لذت - باقی نمی‌ماند. بنابراین، روی دیگر سکه گریز از کار، لذت‌طلبی لجام‌گسیخته‌ای است که حد و مرزی نمی‌شناسد.

در جامعه کنونی غرب، اصل لذت همچون حق مسلمی برای عموم انسان‌ها تلقی می‌شود و متناسب با آن، نظامات قانون غرب به‌گونه‌ای شکل گرفته که در آن امکان اقناع آزادانه شهوات برای همه افراد مهیا باشد. البته علت این را که تمایلی این‌چنین بر عموم افراد یک جامعه تسلط می‌یابد و از آن میان هیچ صدایی به اعتراض بر نمی‌خیزد و همه آنها این تمایلات نفسانی را همچون حقوق غیرقابل انکار برای خویش تلقی می‌کنند، باید در فلسفه غرب جستجو کرد.

در مرتبه روح شهوت، گرایش‌های حیوانی بر سایر وجوه و ابعاد وجودی انسان غلبه می‌یابند و بشر مصداق **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** قرار می‌گیرد.

به همین علت تفکر غالب بشر در مغرب‌زمین بدین سمت تمایل یافته که انسان را در زمره حیوانات قلمداد کند، اگرچه، معارف الهی تأکید دارند که رسیدن به انسانیت با گذر از مراتب حیوانی میسر است نه توقف در آن. بشر اگر می‌خواهد به انسانیت برسد، نمی‌تواند در مراتب حیوانی وجود خویش توقف کند، حال آن‌که در تفکر غربی بشر ذاتاً حیوان است و هنگامی که این معنا مورد قبول قرار گیرد، دیگر چه تفاوتی دارد که وجه تمایز انسان از حیوان، نطق باشد یا ابزارسازی یا چیزهای دیگر؟ اگر بشر را اصالتاً حیوان بدانیم، لاجرم باید تمامی تبعات این تعریف را نیز بپذیریم. اولین نتیجه‌ای که از این تعریف برمی‌آید این است که لذت‌طلبی خصوصیت اصلی ذات بشر و تنها محرک اوست و جامعه امروز غرب این معنا را به‌تمامی پذیرفته است.

و مثلاً این گفته که «انسان از نسل میمون است» فقط در محدوده زیست‌شناسی باقی نمی‌ماند، بلکه بر فرهنگ بشر سلطه می‌یابد و از این طریق بنیان تمدن و مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرد؛ زیرا تمدن مبتنی بر فرهنگ است. انسان مورد نظر اومانسیسم، حیوان میمون‌زاده گرگ‌صفتی است که نتیجه تطور طبیعی داروینی و تنازع بقایی است که در آن فقط قوی‌ترها باقی می‌مانند.



هرجا که پروردگار لذتی نهاده است، نشانی از کمال نیز وجود دارد؛ البته در صورتی که خود لذت به غایت و آرمان بشر تبدیل نشود، اگر نه، نه تنها نقش استکمالی خویش را از دست می‌دهد، بلکه به غُل و زنجیری سنگین تبدیل می‌گردد که انسان را به اسفل سافلین و پایین‌ترین مراتب جهنم می‌کشد. اگر لذت مطلق انگاشته شود و به عنوان هدف اعتبار شود، آن‌گاه نه تنها متضمن حیات نیست، بلکه از مسیر اعتدال خارج می‌شود و خود به وسیله‌ای در خدمت قطع حیات بشر مبدل می‌شود. بیماری ایدز یکی از مصادیق صحت این مدعاست که اگر لذت‌طلبی از جایگاه استکمالی خویش خارج شود، نه تنها ضامن حیات نیست، که نابودکننده آن است.

توسعه برای تمتع

علت اصلی ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها در ممالک توسعه‌یافته و اصطلاحاً پیشرفته چیست؟ باید متذکر شد که نباید رشد اقتصادی را با توسعه اشتباه کرد؛ زیرا که توسعه جریانی چندبعدی است که در خود تجدید سازمان و سمت‌گیری متفاوت کل نظام اقتصادی اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه‌نظرهای عمومی مردم است. توسعه در بسیاری موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در برمی‌گیرد. به تعبیر روشن‌تر، توسعه به معنای سمت‌گیری کل نظامات اقتصادی و اجتماعی (اعم از نظام آموزشی، قانون‌گذاری، اجرایی...) در جهت رشد اقتصادی است؛ به عبارت دیگر، اقتصاد باید زیربنا و مبنای همه تحولات و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اجتماعی ما باشد! اگر مبنای توسعه را آنچنان که ذکر شد، اعتبار کنیم، بین روند توسعه و ازهم‌پاشیدگی خانواده‌ها در مغرب‌زمین ارتباطی بسیار نزدیک مشاهده می‌شود. با این مفهوم، مناسبات بین تولید و مصرف برای پیوندهای خانوادگی نیز تعیین وضعیت خواهد کرد.

اگر در سال‌های آغاز غرب‌زدگی از زبان منادیان غرب‌گرایی شنیدیم که همه اشکالات به فقدان قانون برمی‌گردد، علت آن را باید در همین جا جستجو کنیم که هنگامی که اعتقاد به اصول اخلاقی ثابتی که ریشه در وجدان و فطرت الهی انسان دارد از بین برود، لاجرم قانون است که باید اعمال انسان‌ها را محدود کند. در این صورت قانون جای اصول اخلاقی و شریعت را می‌گیرد. اصالت قانون در غرب فرع بر این تفکر فلسفی است که اصول ثابت اخلاقی را بی‌اعتبار می‌کند و خود انسان را موجد اصول اخلاقی می‌داند.

برخلاف جوامع مذهبی که بنیاد خانواده در آن‌ها بر نکاح یا عقد مذهبی استوار است، در غرب بنیان خانواده بر لذت بنا می‌شود. آنچه ما در لفظ توسعه اقتصادی می‌بینیم، رفع محرومیت‌ها و فقر و پُر کردن شکاف‌هایی است که از ظلم و ستم و بی‌عدالتی برآمده است، اما جامعه غرب در همین لفظ، مصرف نامحدود و تمتع بیشتر از لذایذ دنیایی را می‌بیند. تحلیل‌های استعمارگرانه غربی در زمینه گرسنگی و عدم پیشرفت کشورهای جهان سوم نباید ما را از فلسفه‌ای که پشت لفظ توسعه اقتصادی نهفته است غافل کند. دیدگاهی که پیشرفت را در توسعه اقتصادی می‌بیند همان دیدگاهی است که معتقد است بزرگ‌ترین مشکل بشر در تمام طول تاریخ تمدن‌ها تولید غذا و مبارزه با طبیعت بوده است و به همین علت اعصار زندگی بشر بر کره زمین را با روند تکامل ابزار تولید انطباق می‌دهند: عصر سنگ، عصر مفرغ و عصر آهن. در این اعتقاد مهم‌ترین خصوصیتی که بشر را از حیوان جدا می‌سازد، ابزارسازی اوست. کسی نمی‌تواند انکار کند که غایت توسعه اقتصادی به شیوه غربی تمتع هرچه بیشتر از لذایذ دنیایی است، حال آنکه در اسلام این تمتع با حیوانیت بشر ملازمه دارد نه با ابعاد انسانی وجود او:

«ذَرَّهُمْ يَا كَلْبُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُهُمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۲ این کافران را به خورد و خواب و لذات حیوانی واگذار تا آمال دنیوی آنان را غافل گرداند تا نتیجه آن را به زودی ببینند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»^۳ آنان که به راه کفر شتافتند، به تمتع و شهوت‌رانی و شکم‌پرستی مانند حیوانات پرداختند. آیات قرآن به صراحت این تمتع را نتیجه کفر بشر می‌داند. انسان موجودی است که بین نفس حیوانی و روح خدایی خویش هبوط و عروج می‌کند. لذتی که پروردگار متعال در ارضای غرایز حیوانی قرار داده برای راندن بشر در جهت تکامل اوست، به شرط آنکه انسان در محدوده احکام تشریحی دین که فطری و وجدانی است زندگی کند. اصالت دادن به رشد اقتصادی نیز یکی دیگر از وجوهی است که هبوط بشر در آن تجلی می‌یابد. آرمان توسعه‌یافتگی از اصالت دادن به رشد اقتصادی و غلبه اقتصاد بر سایر وجوه حیات بشر زاییده شده و آنچه باعث شده که بشر غربی برای اقتصاد این‌چنین مقام و اهمیتی قائل باشد، ماده‌گرایی و نسیان حق است.

تمدن اسراف و تبذیر

نگرشی که انسان امروز نسبت به خود و جهان یافته، اقتضا می‌کند که او خود و نیازهای مادی‌اش را اصل بینگارد و همه عزم خود را در جهت برآورده ساختن این نیازها متمرکز کند و از آنجا که بشر، تا جایی که در محدوده حیوانی وجود خویش تنوقف دارد، تنها حوائج مادی او را به جانب خود می‌کشد، این توهم رخ داده که نیازهای مادی بشر دارای اصالت است.

شهید مطهری در کتاب «جامعه و تاریخ» بیان داشته: «اصل تقدم ماده بر روح و تقدم جسم بر روان و اصالت نداشتن نیروهای روانی و ارزش‌های روحی و معنوی، از اصول اساسی ماتریالیسم فلسفی است» و رئالیسم که روش فلسفی اسلام است بالعکس به روح و نیازهای آن اصالت می‌دهد.

۲- (حجر/ آیه ۳)

۳- (محمد/ آیه ۱۲)

نماز و رو به قبله ایستادن

اسلام می‌گوید هنگام نماز همه رو به یک نقطه بایستند. می‌گوید هنگام نماز به جای اینکه به هر طرف که می‌خواهی بایستی، همه مردم رو به یک نقطه معین باشند تا افراد متوجه شوند که باید یک جهت باشند. این درسی است برای وحدت و اتحاد و یک جهت داشتن. با اینکه می‌گویند نسبت همه جا با خدا متساوی است اما وقتی می‌خواهند نقطه‌ای را برای عبادت معین کنند؛ **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا** (سوره آل عمران - آیه ۹۶) یعنی اولین معبد و اولین مسجدی که برای عبادت خدای یگانه ساخته شد را انتخاب می‌کنند. این انتخاب، احترامی است به عبادت؛ یعنی عبادت آنقدر مهم است که اولین نقطه‌ای که در جهان برای عبادت وضع شده، اولین مسجد، اولین معبد، امروز هم باید رو به آن نقطه بایستید.

تمرین ضبط نفس

از مهم‌ترین خصوصیات شکلی که اسلام به عبادت داده، مسئله تمرین ضبط نفس در هنگام عبادت است. در حال نماز انسان باید بر تمایلات خود از قبیل خوردن و خوابیدن غلبه کند. بر احساسات خود از قبیل خندیدن و گریستن مسلط باشد. این یک حالت انضباط جسمی و روحی است؛ انضباط جسمی مثل همین که در حال نماز به چپ و راست یا پشت سر نگاه نکنید، از نظر روحی هم نباید اسیر احساسات شد.

تمرین وقت‌شناسی

مسئله دیگری که در باب نماز مورد توجه بوده، دقت زیاد به وقت است. بدون شک مسئله زمان در روح عبادت و رابطه انسان با خدا مؤثر نیست ولی اسلام این شرط را قرار داده و نخواست هرج و مرجی از نظر زمان و وقت باشد؛ نوعی وقت‌شناسی و تمرین احترام گذاردن به نظم زمانی و وقتی است.

مسالمت‌طلبی

مسالمت‌طلبی و صلح‌جویی با مردم در متن تعلیمات نماز آمده است. به‌طور مثال در سلام نماز مطرح است: **اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ**. این یک اعلام سلم‌طلبی است ولی نه برای عموم بشر حتی افرادی که باید ریشه آنها را کند تا بشریت سالم بماند، بلکه برای بندگان صالح و شایسته خداوند؛ یعنی خدایا! من با هیچ بنده درست تو سر جنگ و ستیز ندارم.

نیت

از مسلمات فقه اسلامی است که روح عبادت به‌طور کلی نیت است. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: **«لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ يَا لِكُلِّ امْرٍئٍ مَا نَوَى»**؛ برای هر کسی همان است که نیت و قصد کرده و خواسته است. مرحوم بروجردی می‌فرماید اینکه اساساً در ابتدای عمل، این مقدار توجه که داعی شخص به عمل قصد قربت باشد به‌طوری که غفلت نداشته باشد، کافی نیست بلکه باید در قلب خود خطور دهد که گویی خودش دارد با خودش حرف می‌زند.

ارکان نیت

نیت از نظر اسلام دارای دو رکن است:

- ۱- عمل باید از روی توجه باشد نه از روی عادت. ۲- اخلاص است و اینکه انگیزه انسان از عمل چیست.
- ۲- برای چه این کار را انجام می‌دهم. «چه می‌کنم» اصل نیت است که حتماً باید برای نزدیکی به خدا و رضای او باشد.

اهمیت نیت

پیامبر اکرم (ص) فرمود: **«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»**؛ نیت مؤمن از عملش بالاتر است. عمل باید توأم با نیت باشد، توأم با توجه باشد که انسان بفهمد دارد چه کار می‌کند و عمل را به‌صورت ناآگاهانه انجام ندهد.

اخلاق در جوامع اسلامی

در جوامع اسلامی سه نوع اخلاق داریم:

- ۱- اخلاق فیلسوفانه یا اخلاق سقراطی، به علت اینکه خیلی خشک و علمی بوده، از محیط علما و فلاسفه تجاوز نکرده و به میان عموم مردم رواج نیافته است.
- ۲- اخلاق عارفانه، اخلاقی که عرفا و متصوفه مروج آن بوده‌اند که البته با مقیاس وسیعی مبتنی بر کتاب و سنت است.
- ۳- اخلاق حدیثی، یعنی اخلاقی که محدثین با نقل و نشر اخبار و احادیث در میان مردم به وجود آورده‌اند. این دو نوع از اخلاق در میان مردم مؤثر واقع شده است.

کرامت نفس در قرآن و حدیث

انسان دارای دو «خود» است. یک «خود» با او باید جهاد کرد، به او باید به چشم یک دشمن نگاه کرد و با هواهای او باید مبارزه کرد؛ و یک «خود» دیگر که باید آن را عزیز و محترم داشت. اما دو «خود» را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ انسان دارای دو خود به این معناست که دارای یک خود واقعی و حقیقی و یک خود مجازی است که آن خود مجازی ناخود است، و مبارزه با نفس در واقع مبارزه خود با ناخود است. ما یک خود داریم به‌عنوان یک خود شخصی و فردی؛ یعنی آنکه که من می‌گویم «من»، آن وقتی است که خودم را در برابر «من»‌های دیگر قرار می‌دهم. چیزی را برای این خود خواستن، یعنی برای این شخص در مقابل اشخاص دیگر و احياناً بر ضد اشخاص دیگر. هر اندازه که «خود» انسان جنبه شخصی و فردی و جدایی از خودهای دیگر پیدا کند مربوط به «ناخود» اوست؛ یعنی مربوط به جنبه‌های بدنی و تن است.



انسان در باطن ذات خود حقیقتی دارد که قرآن از او به بیان «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) تعبیر می‌کند؛ یعنی حقیقتی است نه از سنخ ماده و طبیعت بلکه از سنخ ملکوت و قدرت.

به آن خود توجه کردن، یعنی حقیقت انسانیت خویش را دریافتن و شهود کردن. از سنخ قداست یعنی تجرد و ماوراء خاکی بودن است؛ با آلودگی‌های خاکی و طبیعی که انسان بخواهد اسیر طبیعت باشد ناسازگار است. آن منی که باید آن را تحت کنترل درآورد و به چشم یک دشمن به او نگریست، منی است که در مقابل افراد دیگر قرار می‌گیرد. ولی آن «من» که تحت عنوان عزت نفس، قوت نفس، کرامت نفس، شرافت نفس، حریت نفس از او یاد شده، دیگر من و ما در او وجود ندارد. همان جوهر قدسی الهی است که در هرکسی هست و لزومی ندارد که کسی آن را به کسی درس بدهد.

ریشه الهامات اخلاقی

لذات مادی و لذات معنوی

در تکمیل بحث خود و ناخود باید گفت مسئله‌ای از قدیم برای بشر مطرح بوده به نام ماده و معنا. امور را تقسیم کرده‌اند به امور مادی و امور معنوی. یکی از تفاوت‌های انسان و حیوان در همین است که در متن زندگی انسان مسائلی مطرح است که محسوس و ملموس نیست؛ یعنی آنچه که بشر برایش ارزش و قیمت قائل است منحصر به اموری مادی و جسمانی نیست. ولی چیزهای دیگری هم ارزش دارد، مانند آزادی، آزادی اجتماعی و آزادی عقیده که علمای قدیم از اینها به «امور معنوی» تعبیر کردند. انسان از دستیابی به اهداف مادی و اهداف معنوی خود لذت می‌برد، بنابراین لذت‌های انسان دو گونه است: لذت‌های مادی و لذت‌های معنوی.

در روان‌شناسی چنین تفسیر می‌کنند که مثلاً لذات مادی، عضوی است؛ یعنی انسان آن را در یک عضو معین احساس می‌کند مثلاً در ذائقه‌اش احساس می‌کند و در کف دستش احساس نمی‌کند. به‌علاوه شیئی باید باشد که روی زبان انسان قرار گیرد تا این فعل و انفعال ایجاد شود و لذت دست دهد. اما لذت‌های معنوی اولاً به عضو بستگی ندارد، محل ندارد، نمی‌شود یک جایی را نشان داد که اینجا محل این لذت است. ثانیاً موقوف به این نیست که عاملی از خارج با انسان تلاقی پیدا کند، چه بسا خود یک فکر به انسان لذت می‌دهد؛ مانند لذت افتخاری که به برنده یک مسابقه دست می‌دهد. به هر حال، امور مادی و امور معنوی برای انسان مطرح است.

اینجا مسئله دیگری نیز مطرح است: بشر که این امور را می‌خواهد و به آنها علاقه دارد، پس ناچار برای آنها ارزشی قائل می‌باشد. ارزش از کجا به دست می‌آید و چرا یک چیز دارای ارزش است؟ اگر چیزی به هر نوعی مفید باشد و منظوری را تأمین کند و کمالی برای یک درجه از درجات وجود انسان و یک قوه از قوه‌های انسان باشد، و از طرف دیگر رایگان نباشد، یعنی به سادگی در دسترس او نباشد و قابل انحصار هم باشد، اینجا ارزش نمایان می‌شود. همان‌گونه که انسان ذاتاً به سوی امور مادی کشش دارد، به امور معنوی هم کشش دارد. این است که ما امور معنوی را دارای ارزش می‌دانیم ولی ارزش معنوی مسئله «انسانیت» به این علت مطرح می‌شود که ارزش‌های معنوی از مختصات انسان است و هر اندازه که او بیشتر پایبند ارزش‌های معنوی باشد، ما او را در انسانیت کامل‌تر به حساب می‌آوریم.

قدما که این مسائل را به این شکل مطرح کردند، ناگزیر به بن‌بستی هم برخورد نمی‌کردند. ولی امروزه فرنگی‌ها این مسئله را به شکل دیگری طرح کرده‌اند و برای همین دچار بن‌بست شده است. میان امور مادی و امور معنوی و نیز میان منفعت و ارزش تفکیک کرده و گفته‌اند یکسری امور برای انسان نافع است و یکسری برای انسان نافع نیست، ولی انسان برای آنها ارزش قائل است. می‌گوییم چرا؟ چطور چیزی که با واقعیت وجود انسان ارتباط ندارد و کمال‌افزا به انسان نیست و انسان بشخصه جوابی آن نمی‌باشد، برای انسان ارزش دارد؟! چیزی که برای من هیچ نفعی ندارد، چرا من برایش ارزش قائل باشم؟! اینها نخواستند در مقابل ماده معنوبیتی قائل شوند. آنچه را که برای بنیة مادی‌اش مفید است به حساب آورده‌اند، ولی چیزی که برای بنیة مادی‌اش مفید نیست خواستند ضد منطقی است. آنگاه اسم‌گذاری کرده‌اند که انسان برای این دسته امور ارزش قائل است.

بعضی می‌گویند ما به کار خودمان ارزش می‌دهیم؛ ما خود، ارزش را می‌آفرینیم. مگر ارزش آفرینی و قراردادی است؟! چیزی که ما می‌توانیم بیافرینیم قراردادها و اعتبارهاست. مگر این یک امر قراردادی است که ما بی‌جهت برای چیزی ارزش بیافرینیم؟ ارزش و منفعت هر دو از یک مقوله‌اند. هر دو با واقعیت انسان ارتباط دارند؛ یعنی انسان به دنبال خیر و کمال خود می‌رود و چاره‌ای جز این ندارد. منتها انسان تنها این بنیة مادی نیست؛ خیر مادی برای او نوعی ارزش دارد، خیر معنوی نوعی دیگر. ما به جای اینکه بگوییم منفعت (سود) و ارزش، می‌گوییم ماده و معنا یا ارزش مادی و ارزش معنوی، و حرف منطقی همین است. اینکه دنیای امروز را دنیای تزلزل ارزش‌ها نامیده‌اند به این علت است که هم می‌خواهند ریشه ارزش‌ها را بزنند و هم می‌خواهند برای بشر ارزش قائل شوند و این تناقض است.

خودشناسی؛ ریشه الهامات اخلاقی

وقتی می‌خواهند انسان را به اخلاق حسنه (ارزش‌های عالی انسانی) سوق دهند، او را به یک نوع درون‌نگری متوجه می‌کنند که حقیقت وجودی خودت را با درون‌نگری کشف کن، آنگاه احساس می‌کنی که شرافت خودت را دریافته‌ای؛ یعنی احساس می‌کنی که پستی و دنائت با این جوهر عالی سازگار نیست. این است که انسان با نوعی معرفت‌النفس، با توجه به نفس، الهامات اخلاقی را دریافت می‌کند و این الهامات چنین نیست که حتماً یک کسی درسی به گوش انسان گفته باشد، بلکه همان درک «خود» کافی است برای این دستور که انسان این کار را باید بکند و آن کار را نباید بکند و این است معنی: «و نَفْسِي وَ مَا سَوَّيْتَهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا». (شمس/ ۷ - ۱۰)

عذاب و رضایت وجدان

معنی وجدان و الهامات وجدانی همین‌جا کاملاً دریافت می‌شود: تذکر نفس، توجه به خود و با توجه به خود، درک کردن اینکه چه چیزی مناسب با این گوهر و جوهر است و چه چیزی متضاد با اوست و حالت عذاب وجدان در همه مردم کم‌وبیش وجود دارد (نتیجه درک از خود است).

واقعاً انسان وقتی یک کارهای خاصی را انجام می‌دهد، در عمق وجدان خویش راضی است و برای خود موفقیت می‌داند که این کار را انجام داده و وقتی یک سلسله کارهای دیگر را مرتکب می‌شود، در عمق وجدان خود چنان ناراضی است و چنان قوه‌ای او را سرکوفت و رنج می‌دهد و ناراحت می‌کند که از هر زندان خارجی بدتر است. چقدر از جانی‌ها بوده‌اند که خودشان به پای میز محاکمه آمده و گفته‌اند مرا بکشید، من مستحق کشتن هستم. این جز وجدان او چه می‌تواند باشد؟ و این تنها و تنها با فلسفه ماوراءالطبیعی مطابقت دارد که انسان تنها این کالبد و این بدن نیست و مسئله انسانیت هم تنها و تنها با این فکر می‌تواند مفهوم و معنی داشته باشد.

تزلزل ارزش‌ها در دنیای غرب

خوب است به عباراتی از کتاب «نیکنیزی» مهندس بازرگان اشاره کنیم که او نیز از مقاله‌ای از مجله «جهان نو» نوشته داریوش آشوری نقل کرده بود که دنیای غرب کاری کرد که همه ارزش‌های بشری را متزلزل نمود و زیرپای آنها را خالی کرد و حالا که خود به نتایج کار خود رسیده می‌خواهد به صورت دیگری آن ارزش‌ها را احیا کند، ولی خیلی دیر شده است. آنگاه سخنان سارتر و امثال او را نقل می‌کند و به نقد «اصالت بشریت» می‌پردازد و می‌گوید که سارتر و هایدگر، موهومی را ساخته‌اند و درواقع این موهوم خدای اینهاست. فرض کرده‌اند که بشر یک وجود در جمع دارد غیر از وجود فردی^۱ و غیر از افراد چیز دیگری به نام «انسانیت» وجود دارد که دائماً در جریان است و همیشه وجود دارد و هست. و آنچه را که خدانشناسان برای خدا گفته‌اند که کار را باید برای خدا کرد، اینها برای بشریت یا خدای موهوم خود می‌گویند که کار را باید برای بشریت و انسانیت انجام داد و برای این خدای موهوم وجود واقعی فائند و برای خود وجود اعتباری، و فرد را چیزی در مقابل او نمی‌دانند. آن هم براساس فرض ساده‌ای که مذهب براساس ترس از جهنم و به اعتبار طمع بهشت و از این حرف‌هاست، پس آنچه را که اعتقادی به آن نداریم رها کنیم. و برای مذهب هیچ ارزش دیگری قائل نشدند و حال آنکه ارزش مذهب این است که ملاک‌ها و معیارهای ارزش را در انسان احیا می‌کند. مذهب نه فقط از راه بهشت و جهنم به ناچار اخلاق را تحمیل می‌کند، بلکه در اعتقاد انسان چیزهایی از انسانیت را احیا می‌کند. به عبارت دیگر انسانیت انسان را به شکل خاصی احیا می‌نماید که در پرتو احیای آن، تمام ارزش‌های انسانی - که امروزه واقعاً و عملاً بی‌معنی است - معنای منطقی و دقیق پیدا می‌کند.

توسعه «خودی»

انسان موجودی ذومراتب است

انسان موجودی ذومراتب و دارای دو نوع «من» است: یکی «من» ملکوتی، یعنی همان که در قرآن از آن به «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) تعبیر شده و در حیات و بقای خود نیاز به طبیعت ندارد. یک مرتبه از وجود انسان هم طبیعت است. در عالی‌ترین درجه خود یک فرشته است و بلکه بالاتر از آن، در درجه دیگر یک گیاه است و در درجه دیگر یک جماد. انسان به حسب آن درجه عالی خود، میان «من»ها تباینی نمی‌بیند. همان‌طور که میان فرشتگان جنگ و تنازع و من و مایی وجود ندارد. ولی در درجات دانی و طبیعی «خود»، وقتی که جان و روح انسان، گرگی و سگی باشد، یعنی انسان خود واقعی خویش را از دست بدهد و بیشتر وجودش جنبه طبیعی‌اش باشد، در اینجا جز جنگ و نزاع و دعوا چیز دیگری نیست. اما وقتی که جان، جان مرد خدا شد، در آنجا اساساً نمی‌تواند جنگ و نزاع وجود داشته باشد.

مراحل خروج از خود فردی

ازدواج: انسان باید از لاک خودپرستی (خود طبیعی) خارج شود که مراتب و مراحل دارد. اولین مرحله‌اش غیردوستی است. انسان از طریق ازدواج برای اولین بار به یک شخص دیگر مانند خود علاقه دارد؛ یعنی از خود خارج می‌شود، خودش و او یکی می‌گردند و همه چیز را برای این خود بزرگ‌تر می‌خواهد. **من قبیله‌ای:** خود فردی از خود خانوادگی هم تجاوز می‌کند و به فامیل و قبیله کشیده می‌شود. پس کافی نیست که «من» انسان این مقدار توسعه یابد. **من قومی:** این همان خودی است که در اروپایی‌ها هست، یعنی «خود ملی» در آنها رشد یافته و «من فردی» به صورت «من ملی» گسترش یافته است. منطقی‌تر می‌توان این حرف را قبول کرد که من چه کار به ملت‌های دیگر دارم.

انسان دوستی: یک قدم بالاتر از مراحل قبل می‌باشد به این معنی که انسان‌ها را باید در مسیر انسانیت دوست داشت نه در خلاف این مسیر. **خود مذهبی:** مسلمان باید مسلمان را دوست داشته باشد. اگر بناست مرز قائل شود بد است و کار ضد اخلاق است، یعنی تعصب داشته باشد علیه هر کسی که در زیر لوای اسلام نیست و بدخواه آن باشد، چنین چیزی خوب نیست و اسلام هم آن را نخواست است. در اصل دایره خارج شدن انسان از مرز خودخواهی، به هیچ چیز حتی به انسان محدود نمی‌شود، تمام عالم وجود و هستی را دربر می‌گیرد ولی در مسیر کمال خود، یعنی در مسیر حق‌پرستی و حق‌خواهی و آنچه که خدا برای عالم می‌خواهد، یعنی سعادت، که انسان آن چیزی را بخواهد که خدا می‌خواهد.

پرورش جسم و پرورش استعداد عقلانی

تربیت در اصل دو گونه است: یکی بیشتر درباره «ساختن» و درواقع «صنعت» صدق می‌کند. آن تربیتی است که در آن انسان مانند یک شیء فرض می‌گردد و برای منظور یا منظورهایی ساخته می‌شود. به‌طور کلی در تربیت روحی انسان‌ها گاهی یک مکتب منظوری را در نظر می‌گیرد و می‌خواهد انسان را طوری بسازد که آن منظور تأمین شود ولو اینکه در او یک کاستی‌هایی به وجود آورد، برخی احساسات طبیعی را از انسان بگیرد و نقص روحی یا جسمی در او ایجاد کند. اما گاهی مکتب در خدمت انسان است؛ یعنی براساس به کمال رساندن انسان از طریق پرورش استعدادها و نیروهای انسانی و تنظیم آنها می‌باشد و حداکثر کاری که این مکتب می‌تواند انجام دهد دو چیز بیشتر نیست: یکی اینکه در راه شناخت استعدادهای انسانی انسان و پرورش دادن آنها و نه ضعیف کردن آنها کوشش کند و دوم اینکه نظامی میان استعدادهای انسانی برقرار نماید.

^۱ آن بحثی را که قدمای ما در مورد کلی طبیعی داشتند، به یک شکل دیگر آورده‌اند ولی با گفته آنها تفاوت دارد.



پرورش جسم از نظر اسلام

اسلام طرفدار پرورش جسم است، تعلیمات اسلام براساس حفظ و رشد و سلامت جسم است. علت حرمت بسیاری از امور، مضر بودن آنها به حال بدن است. بنابراین پرورش جسم در حدود پرورش علمی، بهداشت، سلامت و تقویت جسم که جسم نیرو بگیرد، یک کمال است. اما مخالف تن‌پروری است، چون در واقع نفس‌پروری و شهوت است.

پرورش استعداد عقلانی

در میان استعدادهای مخصوص انسان، در درجه اول استعداد عقلانی است؛ آنچه که در ادیان همیشه دین را به‌عنوان حقیقتی بر ضد عقل و نقطه مقابل عقل عرضه داشته‌اند، به‌خصوص در مسیحیت. ولی اسلام یک دین طرفدار عقل است و شدیداً روی این استعداد تأکید می‌کند. پیروی کورکورانه از نیاکان یک حالت ضد عقل است. پس مبارزه قرآن با تقلید و به اصطلاح «سنت‌گرایی» مبارزه‌ای است به‌عنوان حمایت از عقل. خاصیت عقل یکی فرا گرفتن علم و آموختن است و دیگر تجزیه و تحلیل و تشخیص خوب از بد که معنی واقعی کاربرد عقل می‌باشد.

لزوم توأم بودن عقل و علم

عقل یک حالت غریزی و طبیعی است که هرکسی دارا می‌باشد ولی علم، عقل را تربیت می‌کند؛ عقل باید با علم پرورش پیدا کند. امام موسی کاظم (ع) می‌فرماید: «یا هشام! ثَمَّ بَيْنَ أَنْ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ»، عقل باید با علم توأم باشد و در قرآن آمده است: «تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت/۴۳) ما این مثل‌های تاریخی را ذکر می‌کنیم، اما درک نمی‌کنند اینها را مگر عالمان. یعنی اول باید انسان عالم باشد، مواد خام را فراهم کند و بعد عقل آنها را تجزیه و تحلیل نماید.

موانع تعقل

- پیروی کورکورانه از نیاکان حالتی ضدعقل می‌باشد. پس مبارزه قرآن با تقلید و سنت‌گرایی مبارزه‌ای است در جهت حمایت از عقل.
- مسئله عدد، انسان می‌خواهد هم‌رنگ جماعت شود. در انسان تمایل به اینکه هم‌رنگ جمع شود زیاد است. در فقها این قضیه بسیار مشاهده شده است. یک فقیه مسئله‌ای را استنباط می‌کند ولی جرأت نمی‌کند ابراز نماید. جستجو می‌کند ببیند در فقهای عصر، هم‌فکر و هم‌رای برای خودش پیدا می‌کند یا نه، و کمتر فقیه‌ای است که وقتی جستجو کرد و دید هیچ‌کس چنین چیزی نگفته جرأت کند فتوایش را اعلام نماید.
- قدما اگر حرفی از خودشان بود از تهایی وحشت می‌کردند بگویند و برای اینکه بگویند ما تنها نیستیم عده‌ای را هم‌فکر خود اعلام می‌کردند. به هر حال قرآن [معیار قرار دادن] کثرت را مذمت می‌کند و می‌گوید کثرت معیار نیست.
- امام (ع) می‌فرماید: قرآن کثرت را مذمت کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ». (انعام/۱۱۶) اگر اکثر مردم را پیروی کنی تو را گمراه می‌کنند؛ چون اکثر مردم تابع عقل نیستند، تابع گمان و تخمین‌اند، همین‌که چیزی در خیالشان پیدا می‌شود دنبالش می‌روند. چون اکثر این‌گونه هستند، پس به اکثر اعتماد نکن.
- قضاوت‌های مردم و ارزیابی آنها از انسان، نباید ملاک کار و اندیشه وی قرار گیرد.
- حکومت تلقینات اجتماعی و توصیه قرآن به مسئله آزاد بودن و آزاد کردن عقل از نفوذ سنت‌ها و عادات اجتماعی.
- به حساب نیاوردن آینده؛ در تربیت‌های اسلامی تأکید می‌شود در زمان حبس نباشید و به آینده و عواقب و لوازم کار و نتایج نهایی امور دقت داشته باشید.

تاریخچه تعقل از نظر مسلمین

در قرآن عقل تقدیس و تعظیم و به کمک گرفته شده است ولی در منطق مسلمین مسئله تحقیر عقل و علم احیاناً زیاد مشاهده می‌شود. در اینجا ما با سه مکتب برخورد می‌کنیم که در کلام هریک از آنها، از یک لحاظ، نوعی مخالفت با عقل می‌بینیم:

- ۱- **تحقیر عقل در امثال سایر میان مردم و در ادبیات:** عقل و هوش دشمن انسان و عامل سلب آسایش و راحتی است.
- ۲- **تحقیر عقل و علم و مسئله معاش:** کسی که فکر می‌کند از مردم دیگر عاقل‌تر و عالم‌تر است، وقتی می‌بیند خیلی از بی‌سوادها و نادان‌ها در زندگی جلو افتاده‌اند، شلاق فحش را به جان عقل و علم می‌کشد.
- ۳- **تعقل از نظر معتزله و اشاعره:** اشاعره طرفدار تعبد و تسلیم محض‌اند، می‌گویند عقل حق دخالت در مسائل اسلام را ندارد. اصلاً اشیاء حسن و قبح ذاتی ندارند و عقل هم در این‌گونه مسائل درکی ندارد، حسن و قبح‌ها شرعی است؛ هرچه را که خدا امر کند، چون او امر کرده خوب است نه چون خوب است او امر کرده و هرچه را خدا نهی کند، چون خدا نهی کرده بد است. اما معتزله معتقدند عقل برای انسان یک مقیاس صددرصد قطعی است که کارها به‌خودی‌خود یا دارای حسن ذاتی است یا دارای قبح ذاتی. هرچه خدا امر کرده، چون خوب بوده خدا امر کرده است، پس خوبی‌اش تقدم دارد بر امر خدا و خوبی آن علت امر خداست.

کلمه «سنی»

سنی در مقابل شیعه نیست. ما خیال می‌کنیم سنی یعنی کسی که معتقد به خلافت بلافضل ابوبکر است و شیعه یعنی کسی که به این امر معتقد نیست. کلمه «سنی» ابتدا در مقابل کلمه شیعه وضع نشد، در برابر معتزله وضع شد. اما امروزه ما معتزله و اشاعره، همه را می‌گوییم سنی. شیعه در زمان امه، طرفدار معتزله بود نه طرفدار اشاعره. بعدها که معتزله تارومار شدند و از طرفداران تعقل فقط شیعه باقی ماند، کلمه «شیعه» در مقابل «سنی» قرار گرفت. و بعد این فکر پیش آمد که شاید کلمه «سنی» درباره مسئله خلافت وضع شده است در صورتی که ریشه‌اش آن نیست.

عوامل تربیت ۱ (تقویت اراده - عبادت)

تقویت اراده

اراده یک قوه و نیروی درونی وابسته به عقل است، هر مقدار قوی‌تر باشد، بر اختیار انسان افزوده می‌شود و انسان بیشتر مالک خود و کار خود و سرنوشت خود می‌گردد. میل وابسته به طبیعت انسان است. هر اندازه که میل شدیدتر باشد، اختیار از انسان سلب می‌شود؛ یعنی انسان در اختیار یک قدرت بیرون از خود است. از اراده و تسلط بر نفس و مالکیت نفس، تحت عنوان تقوا و تزکیه نفس تعبیر می‌شود. هیچ مکتبی پیدا نمی‌شود که در اینکه اراده باید بر میل‌های انسان حکومت کند، کوچک‌ترین تردیدی داشته باشد. اما چه چیزی ضامن اجرای حکومت عقل و اراده بر میل‌هاست؟

مذهبیون می‌گویند اراده قوه اجرایی عقل است. البته در اینکه انسان به چراغ عقل نیاز دارد تا راه را برای او روشن کند، تردیدی نیست؛ اما انسان به ذات این‌طور است که دنبال منافع خودش می‌رود و اراده‌اش تا آن اندازه بر میل‌هایش حکومت می‌کند که منافعش اقتضا می‌کند. به همین علت تا امر دیگری که به انسان خواسته‌هایی ماوراء منافع ندهد پیدا نشود، از عقل و اراده کاری ساخته نیست و آن همان است که ما به آن «ایمان» می‌گوییم.

نیایش و پرستش

یکی از اموری که از استعداد‌های خاص انسان محسوب می‌شود، مسئله نیایش و پرستش است. عده زیادی از محققین و روان‌شناسان، نیایش و پرستش را به‌عنوان یک حس اصیل در انسان پذیرفته‌اند. مقاله‌ای تحت عنوان «حس دینی یا بُعد چهارم» در اولین شماره سالانه «مکتب تشیع» چاپ شده است. این مقاله ترجمه آقای مهندس بیانی است که به توصیه مهندس بازرگان انجام شده است. نویسندگان در این نوشته تشریح کرده بود که روح انسانی از آن جهت که انسان، انسان است (یعنی منهای حیوانیت) چند بعد جداگانه دارد که در حیوان وجود ندارد. او آن‌ها را تعبیر به «بُعد» کرده بود که وجود انسان چند بُعد دارد: بعد حقیقت‌جویی یا علم؛ یعنی گذشته از اینکه علم برای زندگی انسان مفید است و وسیله است برای زندگی، خودش از آن جهت که حقایق را برای انسان کشف می‌کند مطلوب بالذات است.

عبادت

از نظر اسلام، عبادت درجات و مراتبی دارد: ۱- عبادت به خاطر طمع به بهشت، این عبادت، از نوع تجارت است. ۲- عبادت برای ترس از جهنم، اینها کارشان شبیه کار بردگان است. ۳- عبادت نه به خاطر بهشت و نه به خاطر ترس از جهنم، بلکه سپاسگزارانه؛ یعنی خدای خودش را می‌شناسد و این عبادت احرار و آزادگان است.

رسول اکرم و عبادت

پیامبر اکرم (ص) در باب ارزش معنوی عبادت فرموده‌اند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَ عَاتَقَهَا وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا»؛ بهترین مردم آن کسی است که به پرستش و نیایش عشق بورزد.

روح عبادت، ذکر است (به اصطلاح دینی) یعنی یاد خدا، منقطع شدن، بریده شدن، که در لحظه عبادت انسان از غیر خدا بریده شود و فقط و فقط او باشد و خدای خودش. این همان حالتی است که شعرای عرفانی از آن تعبیر به «حضور» کرده‌اند. حافظ می‌فرماید:

نه حافظ را حضور درس خلوت نه دانشمند را علم یقینی

حافظ به مسئله حضور و خلوت توجه داشته است. خلوت ظاهری در افراد، مقدمه‌ای است برای پیدا شدن خلوت قلب. پس از ایجاد خلوت قلب، انسان باید بیاید در اجتماع تا کار اجتماعی خود را هم انجام دهد ولی خلوت قلب هم داشته باشد.

علی (ع) و روح نیایش

در اسلام به عبادت، به آنچه که روح نیایش و پرستش است، یعنی رابطه انسان و خدا، محبت‌ورزی به خدا، انقطاع به ذات پروردگار توجه زیادی شده است. «دعای کمیل» از اول تا به آخر، همان نیایش به معنی عالی است.

«مناجات شعبانیه» نیز در روایتی نقل شده است که امیرالمؤمنین و امامان از اولاد او، این دعا را می‌خوانده‌اند. دعای ابوحمزه، مناجات پانزده‌گانه‌ای از امام زین‌العابدین به نام مناجات «خَمْسَةَ عَشْرَ»، مناجات خائفین، ذاکرین، طالبین و... از این دست می‌باشند.

انسان اسلام یا انسان جامع

معانی به اصطلاح عرفانی به شکل بدی تعلیم شده است، به اصطلاح امروزی‌ها گریز از بیرون تلقی شده و ریشه‌اش هم گریز از بیرون تلقی شده است. توجیه بی‌ربطی هم در این رابطه می‌کنند که وقتی که افراد از بیرون مایوس می‌شوند، به درون خودشان یعنی به خیالات خودشان پناه می‌برند. درحالی‌که این‌گونه نیست. انسان اسلام انسان جامع است. در این مورد ما باید حضرت علی (ع) را نمونه خود قرار دهیم که در خلوت عارفانه خود چنین است، اما در مسئولیت‌های اجتماعی حد اعلی حساسیت را دارد. و انسانی که اسلام می‌خواهد این چنین است.

به قول عرفا: انسان ناقص، انسانی که هنوز عرفانش به کمال نرسیده، از غیرخدا به کلی می‌برد، ولی وقتی که به آنجا رسید و سرشار شد، حالت بازگشت دارد. آن وقت برمی‌گردد و وظایف و مسئولیت‌های خود را انجام می‌دهد و آلا اگر کسی رفت آنجا و برگشت، هنوز خام است و کامل نشده است.

مراتب پایین عبادت

عبادت برای بهشت و عبادت از ترس جهنم، ارزش آن عبادت‌هایی که گفتیم را ندارد، ولی بی‌ارزش هم نیست و برای یک عده مردم یک درجه عالی است. رفتن پیش خدا برای یک چیزی و چیزی از او خواستن، باز هم رفتن پیش اوست، باز هم تا حدی قلب انسان روشن می‌شود، از غیر خدا غفلت می‌کند و متوجه او می‌شود. این قطعاً خودش درجه‌ای از پرستش است ولو درجه ضعیفی باشد.



این عبادت‌ها را صددرصد هم نمی‌توان نفی کرد، چون همه مردم در درجه بالا نیستند. اکثر مردم را اگر بخواهیم تربیت کنیم به طوری که نظام زندگی دنیایشان درست شود و به خدا هم نزدیک شده باشند از همین راه باید وارد شویم و یا حداقل باید افراد را ابتدا از این راه وارد کرد و بعد بالاتر برد. علت اینکه در قرآن هم به این امور مادی زیاد توجه شده همین است.

نقش عبادت در تربیت

در باب عبادت و نیایش اگر انسان علاقه‌مند به تربیت خود و فرزندان است و یا می‌خواهد افرادی را تربیت کند، باید به مسئله نیایش، دعا و عبادت اهمیت بدهد. بزرگان همیشه توصیه می‌کنند که: هر مقدار کار زیادی داری، در شبانه‌روز یک ساعت را برای خودت بگذار. حتی اگر انسانی تمام ساعات هم وقف خدمت به خلق خدا باشد، در عین حال بی‌نیاز از اینکه یک ساعت را برای خودش بگذارد، نیست. یک ساعت از شبانه‌روز را بگذارد برای خودش تا در آن لحظات به خودش برگردد. در آن حال فقط و فقط او باشد و خدای خودش. در این ساعت به حساب و کتاب اعمال ۲۴ ساعت گذشته خود بپردازد و شکرگزار کارهای خوب خود باشد و از کارهای ناشایست خود استغفار کند.

جمله‌ای درباره اصحاب پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که: «رُهِبَانُ اللَّيْلِ وَ أَسَدُ النَّهَارِ»؛ یعنی راهبان شب و شیران روز.

قرآن می‌گوید: الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ. (آل عمران - ۱۷)

قرآن همه جوانب را بررسی می‌کند، نه مثل یک درویش افراطی که فقط و فقط استغفار و نیایش می‌کند.

راه اعتدال

اسلام دین اعتدال است؛ هم اجتماع و هم عبادت را با هم می‌خواهد. اَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ در مقابل کافران و معاندان، سخت، محکم و باصلابت هستند. رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ در میان خودشان مهربان، پر از عاطفه و با محبت می‌باشند. این دو قسمت مربوط به جنبه منفی و مثبت در برخوردها و روابط اجتماعی با دشمن و دوست است. البته ملاک دوست و دشمن، دوست و دشمن شخصی نیست، دوست و دشمن مسلکی و انسانی است.

عوامل تربیت ۲ (محبت - تقویت حس حقیقت‌جویی - مراقبه و محاسبه)

محبت

از جمله مسائلی که در مورد تعلیم و تربیت اسلامی مطرح می‌باشد مسئله محبت و نقطه مقابل آن، خشونت است. البته نقطه مقابل محبت معمولاً بغض است، ولی اثر محبت، احسان و نرمی است و اثر بغض، خشونت و سختگیری.

دو نوع محبت داریم:

۱- ممکن است انسان برای خودش چیزی را دوست بدارد که نباید دوست بدارد؛ یعنی مسئله محبوب و مطبوع بودن یک چیز برای انسان غیر از مسئله مصلحت بودن آن چیز برای انسان است.

۲- محبت مقرون به منطقی است، یعنی محبت موافق با مصلحت که شامل زمان حال و زمان استقبال هر دو می‌شود.

محبت صرفاً رعایت میل‌ها نیست بلکه عبارت از رعایت مصلحت و خیر و سعادت طرف است و گذشته از اینکه مصلحت فرد به تنهایی نمی‌تواند مقیاس باشد، مصلحت جمع هم باید در نظر گرفته شود.

فلسفه قصاص

قرآن در قانون جزایی، طرفدار قصاص است. در مواردی که کسی به عمد و بدون هیچ عذری بی‌گناهی را از بین می‌برد، اسلام اجازه قصاص می‌دهد.

حال سؤالی پیش می‌آید که حالا او یک نفر را کشته، ما چرا یک نفر دیگر را اضافه کنیم و به قتل برسانیم؟

قرآن می‌گوید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» کشتن این چنین را، کشتن و امانت و میراندن تلقی نکنید، این را حیات و زندگی تلقی کنید ولی نه حیات این فرد، حیات جمع. (بقره آیه ۱۷۹)

یعنی با قصاص یک نفر متجاوز، حیات جامعه و حیات افراد دیگر را حفظ کرده‌اید. اگر شما جلوی قاتل را نگیرید، فردا یک نفر دیگر را خواهد کشت.

حس حقیقت‌جویی

مسئله دیگر در تربیت، حس حقیقت‌جویی است. حس حقیقت‌جویی در هر انسانی کم‌وبیش به‌عنوان غریزه وجود دارد که کاوشگر و حقیقت‌جوست. اما آنچه که مانع این مطلب است مسئله تعصب می‌باشد، که در اسلام با آن به‌شدت مبارزه شده است. خطبه «قاصعه» در نهج‌البلاغه با محور تعصب و تکبر است، چون اعراب تعصب زیادی دارند.

مراقبه و محاسبه نفس

مراقبه و محاسبه، در تعلیم و تربیت‌های غیرمذهبی وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. مراقبه یعنی با خود مانند شریکی که به او اطمینان نداری معامله کنی و همیشه باید مواظبش باشی، مانند بازرسی که در اداره است؛ یعنی خودت را به‌منزله یک اداره تلقی کن و خودت را به‌منزله بازرسی این اداره فرض کن که باید تمام جزئیات را بازرسی و مراقبت کنی.

در روایات ما تفسیر بیشتر این مطلب این است که فرموده‌اند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ. (کافی، ج ۲/ ص ۴۵۳) هرکسی که هر شبانه‌روز یک بار به حساب خودش رسیدگی نکند، او از ما نیست.

**دانش سیاسی، اجتماعی
و حقوق اساسی**



مدرسان شریف

«قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»

قانون اساسی بسیار مهم می‌باشد و هر ساله تعداد قابل توجهی از سؤالات از این قانون مطرح می‌گردد.

اصل ۱: حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالیقدر تقلید آیت الله العظمی امام خمینی، در همه پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی‌الاولی سال یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری با اکثریت ۹۸ درصدی کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت داد.

اصل ۲: جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین. معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا. عدل خدا در خلقت و تشریح. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، که از راه:

اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین. استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها. نفی هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری. قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.

کلمه مثال ۱: در قانون اساسی ایران، از کدام یک از موارد زیر به عنوان روشی برای تأمین قسط، عدل، استقلال و همبستگی ملی یاد شده است؟

۱) امر به معروف و نهی از منکر ۲) استفاده از علوم و فنون ۳) اسلام و نظم عمومی ۴) موازین اسلام و حقوق عمومی

پاسخ: گزینه «۳» براساس اصل دوم قانون اساسی: جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

۱- خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او. ۲- وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین. ۳- معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا. ۴- عدل خدا در خلقت و تشریح. ۵- امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی. ۶- کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، که از راه: الف) اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین، ب) استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها، ج) نفی هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.

اصل ۳: دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد:

ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر.

آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح، و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان.

طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب. محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.

مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام

زمینه‌های مادی و معنوی. ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضروری. تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ

استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور. پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر

نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه. تأمین خودکفایی در علوم و فنون صنعت و کشاورزی و امور نظامی و

تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون. توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون

عمومی بین همه مردم. تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان.



کجه مثال ۲: تأمین رایگان کدام یک از حقوق زیر برای همه ملت، بر عهده دولت گذاشته شده است؟

- (۱) وسایل آموزش و پرورش (۲) بهداشت و مسکن (۳) بیمه و خدمات درمانی (۴) حق دادخواهی و داشتن وکیل

پاسخ: گزینه «۱» دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد:

- ۱- ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی
- ۲- بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر
- ۳- آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی
- ۴- تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان
- ۵-

کجه مثال ۳: کدام یک از حقوق زیر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده است؟

- (۱) آزادی بیان و مذهب (۲) دسترسی به اطلاعات (۳) تربیت بدنی رایگان (۴) محیط زیست سالم

پاسخ: گزینه «۳» مطابق بند ۳ اصل سوم قانون اساسی ایران: «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد: ۳- آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح، و تسهیل و تعمیم آموزش عالی...»

اصل ۴: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهاء شورای نگهبان است.

اصل ۵: در زمان غیبت حضرت، ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد.

اصل ۶: در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رییس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.

اصل ۷: طبق دستور قرآن کریم: «و امرهم شوری بینهم» و «شاوهم فی الامر»، شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر این‌ها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند.

موارد، طرز تشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراها را این قانون و قوانین ناشی از آن معین می‌کند.

کجه مثال ۴: در قانون اساسی، از کدام مورد، صراحتاً به عنوان ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور یاد شده است؟

- (۱) شورای نگهبان (۲) شوراهای شهر و روستا (۳) همه‌پرسی (۴) مجلس خبرگان

پاسخ: گزینه «۲» مطابق اصل ۷ قانون اساسی ایران: «طبق دستور قرآن کریم: «و امرهم شوری بینهم» و «شاوهم فی الامر»، شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر این‌ها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند. موارد، طرز تشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراها را این قانون و قوانین ناشی از آن معین می‌کند.»

اصل ۸: در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند.

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر».

اصل ۹: در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آن‌ها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدش‌های وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.

اصل ۱۰: از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد.

اصل ۱۱: به حکم آیه کریمه «ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» همه مسلمانان یک امت‌اند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه اتتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.

اصل ۱۲: دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری است و این اصل الی الابد غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل هستند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه‌ها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب.



مدرسان شریف

«بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی»

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين و صحبه المنتجبين و من تبعهم باحسان الى يوم الدين.»

— ورود انقلاب اسلامی به دومین مرحله خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی

از میان همه‌ی ملت‌های زیر ستم، کمتر ملتی به انقلاب همت می‌گمارد؛ و در میان ملت‌هایی که به‌پا خاسته و انقلاب کرده‌اند، کمتر دیده شده که توانسته باشند کار را به نهایت رسانده و به‌جز تغییر حکومت‌ها، آرمان‌های انقلابی را حفظ کرده باشند، اما انقلاب پرشکوه ملت ایران که بزرگ‌ترین و مردمی‌ترین انقلاب عصر جدید است، تنها انقلابی است که یک چله پرافتخار را بدون خیانت به آرمان‌هایش پشت سر نهاده و در برابر همه وسوسه‌هایی که غیرقابل مقاومت به نظر می‌رسیدند، از کرامت خود و اصالت شعارهایش صیانت کرده و اینک وارد دومین مرحله خودسازی و جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی شده است. درودی از اعماق دل بر این ملت؛ بر نسلی که آغاز کرد و ادامه داد و بر نسلی که اینک وارد فرایند بزرگ و جهانی چهل سال دوم می‌شود.

— پیروزی انقلاب اسلامی؛ آغازگر عصر جدید عالم

آن روز که جهان میان شرق و غرب مادی تقسیم شده بود و کسی گمان یک نهضت بزرگ دینی را نمی‌برد، انقلاب اسلامی ایران، با قدرت و شکوه پا به میدان نهاد؛ چهارچوب‌ها را شکست؛ کهنگی کلیشه‌ها را به رخ دنیا کشید؛ دین و دنیا را در کنار هم مطرح کرد و آغاز عصر جدیدی را اعلام نمود. طبیعی بود که سردمداران گمراهی و ستم و واکنش نشان دهند، اما این واکنش ناکام ماند. چپ و راست مدرنیته، از تظاهر به نشنیدن این صدای جدید و متفاوت، تا تلاش گسترده و گونه‌گون برای خفه کردن آن، هرچه کردند به اجل محتوم خود نزدیک‌تر شدند. اکنون با گذشت چهل جشن سالانه انقلاب و چهل دهه فجر، یکی از آن دو کانون دشمنی نابود شده و دیگری با مشکلاتی که خبر از نزدیکی احتضار می‌دهند، دست‌وپنجه نرم می‌کند! و انقلاب اسلامی با حفظ و پایبندی به شعارهای خود همچنان به پیش می‌رود.

— شعارهای جهانی، فطری، درخشان و همیشه زنده‌ی انقلاب اسلامی

برای همه‌چیز می‌توان طول عمر مفید و تاریخ مصرف فرض کرد، اما شعارهای جهانی این انقلاب دینی از این قاعده مستثنا است؛ آن‌ها هرگز بی‌مصرف و بی‌فایده نخواهند شد، زیرا فطرت بشر در همه عصرها با آن سرشته است. آزادی، اخلاق، معنویت، عدالت، استقلال، عزت، عقلانیت، برادری، هیچ‌یک به یک نسل و یک جامعه مربوط نیست تا در دوره‌ای بدرخشد و در دوره‌ای دیگر افول کند. هرگز نمی‌توان مردمی را تصور کرد که از این چشم‌اندازهای مبارک دل‌زده شوند. هرگاه دل‌زدگی پیش آمده، از روی گردانی مسئولان از این ارزش‌های دینی بوده است و نه از پایبندی به آن‌ها و کوشش برای تحقق آن‌ها.

— دفاع ابدی از نظریه‌ی نظام انقلابی

انقلاب اسلامی همچون پدیده‌ای زنده و بارآده، همواره دارای انعطاف و آماده‌ی تصحیح خطاهای خویش است، اما تجدیدنظرپذیر و اهل انفعال نیست. به نقدها حساسیت مثبت نشان می‌دهد و آن را نعمت خدا و هشدار به صاحبان حرف‌های بی‌عمل می‌شمارد، اما به هیچ بهانه‌ای از ارزش‌هایش که بحمدالله با ایمان دینی مردم آمیخته است، فاصله نمی‌گیرد. انقلاب اسلامی پس از نظام‌سازی، به رکود و خموشی دچار نشده و نمی‌شود و میان جوشش انقلابی و نظم سیاسی و اجتماعی تضاد و ناسازگاری نمی‌بیند، بلکه از نظریه‌ی نظام انقلابی تا ابد دفاع می‌کند.

— جمهوری اسلامی و فاصله‌ی میان بایدها و واقعیت‌ها

جمهوری اسلامی، متحجر و در برابر پدیده‌ها و موقعیت‌های نو به نو، فاقد احساس و ادراک نیست، اما به اصول خود به‌شدت پایبند و به مرزبندی‌های خود با رقیبان و دشمنان به‌شدت حساس است. با خطوط اصلی خود هرگز بی‌مبالاتی نمی‌کند و برایش مهم است که چرا بماند و چگونه بماند. بی‌شک فاصله میان بایدها و واقعیت‌ها، همواره وجدان‌های آرمان‌خواه را عذاب داده و می‌دهد، اما این، فاصله‌ای طی‌شدنی است و در چهل سال گذشته در مواردی بارها طی شده است و بی‌شک در آینده، با حضور نسل جوان مؤمن و دانا و پرانگیزه، با قدرت بیشتر طی خواهد شد.

— انقلاب اسلامی؛ مایه‌ی سربلندی ایران و ایرانی

انقلاب اسلامی ملت ایران، قدرتمند اما مهربان و باگذشت و حتی مظلوم بوده است. مرتکب افراط‌ها و چپ‌روی‌هایی که مایه ننگ بسیاری از قیام‌ها و جنبش‌ها است، نشده است. در هیچ معرکه‌ای حتی با آمریکا و صدام، گلوله‌ی اول را شلیک نکرده و در همه موارد، پس از حمله دشمن از خود دفاع کرده و البته ضربت متقابل را محکم فرود آورده است. این انقلاب از آغاز تا امروز نه بی‌رحم و خون‌ریز بوده و نه منفعل و مردد. با صراحت و شجاعت در برابر زورگویان و گردنکشان ایستاده و از مظلومان و مستضعفان دفاع کرده است. این جوانمردی و مروت انقلابی، این صداقت و صراحت و اقتدار، این دامنه‌ی عمل جهانی و منطقه‌ای در کنار مظلومان جهان، مایه‌ی سربلندی ایران و ایرانی است، و همواره چنین باد.

— برای برداشتن گام‌های استوار در آینده، باید گذشته را درست شناخت

اینک در آغاز فصل جدیدی از زندگی جمهوری اسلامی، این بنده‌ی ناچیز مایلم با جوانان عزیزم، نسلی که پا به میدان عمل می‌گذارد تا بخش دیگری از جهاد بزرگ برای ساختن ایران اسلامی بزرگ را آغاز کند، سخن بگویم. سخن اول درباره گذشته است. عزیزان! نادانسته‌ها را جز با تجربه‌ی خود یا گوش سپردن به تجربه‌ی دیگران نمی‌توان دانست. بسیاری از آنچه را ما دیده و آزموده‌ایم، نسل شما هنوز نیازمندی و ندیده است. ما دیده‌ایم و شما خواهید دید. دهه‌های آینده دهه‌های شما است و شما باید کارآزموده و پرانگیزه از انقلاب خود حراست کنید و آن را هرچه بیشتر به آرمان بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنافداه) است، نزدیک کنید. برای برداشتن گام‌های استوار در آینده، باید گذشته را درست شناخت و از تجربه‌ها درس گرفت؛ اگر از این راهبرد غفلت شود، دروغ‌ها به جای حقیقت خواهند نشست و آینده مورد تهدیدهای ناشناخته قرار خواهد گرفت. دشمنان انقلاب با انگیزه‌ی قوی، تحریف و دروغ‌پردازی درباره‌ی گذشته و حتی زمان حال را دنبال می‌کنند و از پول و همه‌ی ابزارها برای آن بهره می‌گیرند. رهنمان فکر و عقیده و آگاهی بسیارند؛ حقیقت را از دشمن و پیاده‌نظامش نمی‌توان شنید.

— آغاز انقلاب و نظام اسلامی از نقطه‌ی صفر

انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن، از نقطه‌ی صفر آغاز شد؛ اولاً؛ همه‌چیز علیه ما بود، چه رژیم فاسد طاغوت که علاوه بر وابستگی و فساد و استبداد و کودتایی بودن، اولین رژیم سلطنتی در ایران بود که به دست بیگانه - و نه به زور شمشیر خود - بر سر کار آمده بود، و چه دولت آمریکا و برخی دیگر از دولت‌های غربی، و چه وضع بشدت نابسامان داخلی و عقب‌افتادگی شرم‌آور در علم و فناوری و سیاست و معنویت و هر فضیلت دیگر. ثانیاً؛ هیچ تجربه‌ی پیشینی و راه طی‌شده‌ای در برابر ما وجود نداشت. بدیهی است که قیام‌های مارکسیستی و امثال آن نمی‌توانست برای انقلابی که از متن ایمان و معرفت اسلامی پدید آمده است، الگو محسوب شود. انقلابیون اسلامی بدون سرمشق و تجربه آغاز کردند و ترکیب جمهوری و اسلامیت و ابزارهای تشکیل و پیشرفت آن، جز با هدایت الهی و قلب نورانی و اندیشه‌ی بزرگ امام خمینی، به دست نیامد و این نخستین درخشش انقلاب بود.

— تقابل دوگانه‌ی جدید «اسلام و استکبار»؛ پدیده‌ی برجسته‌ی جهان معاصر

پس آنگاه انقلاب ملت ایران، جهان دوقطبی آن روز را به جهان سه‌قطبی تبدیل کرد و سپس با سقوط و حذف شوروی و اقمارش و پدید آمدن قطب‌های جدید قدرت، تقابل دوگانه‌ی جدید «اسلام و استکبار» پدیده‌ی برجسته‌ی جهان معاصر و کانون توجه جهانیان شد. از سویی نگاه امیدوارانه‌ی ملت‌های زیر ستم و جریان‌های آزادی‌خواه جهان و برخی دولت‌های مایل به استقلال، و از سویی نگاه کینه‌ورزانه و بدخواهانه‌ی رژیم‌های زورگو و قلدرهای باج‌طلب عالم، بدان دوخته شد. بدین‌گونه مسیر جهان تغییر یافت و زلزله‌ی انقلاب، فرعون‌های در بستر راحت آرمیده را بیدار کرد؛ دشمنی‌ها با همه‌ی شدت آغاز شد و اگر نبود قدرت عظیم ایمان و انگیزه‌ی این ملت و رهبری آسمانی و تأییدشده‌ی امام عظیم‌الشأن ما، تاب آوردن در برابر آن همه خصومت و شقاوت و توطئه و خباثت، امکان‌پذیر نمی‌شد.

— مدیریت جهادی و اعتقاد به اصل «ما می‌توانیم»؛ عامل عزت و پیشرفت ایران در همه‌ی عرصه‌ها

به‌رغم همه‌ی این مشکلات طاقت‌فرسا، جمهوری اسلامی روزبه‌روز گام‌های بلندتر و استوارتری به جلو برداشت. این چهل سال، شاهد جهادهای بزرگ و افتخارات درخشان و پیشرفت‌های شگفت‌آور در ایران اسلامی است. عظمت پیشرفت‌های چهل‌ساله‌ی ملت ایران آنگاه به‌درستی دیده می‌شود که این مدت با مدت‌های مشابه در انقلاب‌های بزرگی همچون انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر شوروی و انقلاب هند مقایسه شود. مدیریت‌های جهادی الهام‌گرفته از ایمان اسلامی و اعتقاد به اصل «ما می‌توانیم» که امام بزرگوار به همه‌ی ما آموخت، ایران را به عزت و پیشرفت در همه‌ی عرصه‌ها رسانید.

برکات بزرگ انقلاب اسلامی

انقلاب به یک انحطاط تاریخی طولانی پایان داد و کشور که در دوران پهلوی و قاجار به‌شدت تحقیر شده و به‌شدت عقب مانده بود، در مسیر پیشرفت سریع قرار گرفت؛ در گام نخست، رژیم ننگین سلطنت استبدادی را به حکومت مردمی و مردم‌سالاری تبدیل کرد و عنصر اراده ملی را که جان‌مایه پیشرفت همه‌جانبه و حقیقی است در کانون مدیریت کشور وارد کرد؛ آنگاه جوانان را میدان‌دار اصلی حوادث و وارد عرصه مدیریت کرد؛ روحیه و باور «ما می‌توانیم» را به همگان منتقل کرد؛ به برکت تحریم دشمنان، اتکاء به توانایی داخلی را به همه آموخت و این منشأ برکات بزرگ شد:

(۱) ثبات و امنیت و حفظ تمامیت ارضی ایران

اولاً؛ ثبات و امنیت کشور و تمامیت ارضی و حفاظت از مرزها را که آماج تهدید جدی دشمنان قرار گرفته بود ضمانت کرد و معجزه‌ی پیروزی در جنگ هشت‌ساله و شکست رژیم بعثی و پشتیبانان آمریکایی و اروپایی و شرقی‌اش را پدید آورد.

۲) موتور پیشران کشور در عرصه علم و فناوری و ایجاد زیرساخت‌های حیاتی و اقتصادی و عمرانی

ثانیاً: موتور پیشران کشور در عرصه علم و فناوری و ایجاد زیرساخت‌های حیاتی و اقتصادی و عمرانی شد که تا اکنون ثمرات بالندهی آن روزبه‌روز فراگیرتر می‌شود. هزاران شرکت دانش‌بنیان، هزاران طرح زیرساختی و ضروری برای کشور در حوزه‌های عمران و حمل‌ونقل و صنعت و نیرو و معدن و سلامت و کشاورزی و آب و غیره، میلیون‌ها تحصیل‌کرده‌ی دانشگاهی یا در حال تحصیل، هزاران واحد دانشگاهی در سراسر کشور، ده‌ها طرح بزرگ از قبیل چرخه سوخت هسته‌ای، سلول‌های بنیادی، فناوری نانو، زیست‌فناوری و غیره با رتبه‌های نخستین در کل جهان، شصت برابر شدن صادرات غیرنفتی، نزدیک به ده برابر شدن واحدهای صنعتی، ده‌ها برابر شدن صنایع از نظر کیفی، تبدیل صنعت مونتاژ به فناوری بومی، برجستگی محسوس در رشته‌های گوناگون مهندسی از جمله در صنایع دفاعی، درخشش در رشته‌های مهم و حساس پزشکی و جایگاه مرجعیت در آن و ده‌ها نمونه‌ی دیگر از پیشرفت، محصول آن روحیه و آن حضور و آن احساس جمعی است که انقلاب برای کشور به ارمغان آورد. ایران پیش از انقلاب، در تولید علم و فناوری صفر بود، در صنعت به‌جز مونتاژ و در علم به‌جز ترجمه هنری نداشت.

۳) به اوج رسانیدن مشارکت مردمی و مسابقه خدمت‌رسانی

ثالثاً: مشارکت مردمی را در مسائل سیاسی مانند انتخابات، مقابله با فتنه‌های داخلی، حضور در صحنه‌های ملی و استکبارستیزی به اوج رسانید و در موضوعات اجتماعی مانند کمک‌رسانی‌ها و فعالیت‌های نیکوکاری که از پیش از انقلاب آغاز شده بود، افزایش چشمگیر داد. پس از انقلاب، مردم در مسابقه‌ی خدمت‌رسانی در حوادث طبیعی و کمبودهای اجتماعی مشتاقانه شرکت می‌کنند.

۴) ارتقای شگفت‌آور بینش سیاسی آحاد مردم

رابعاً: بینش سیاسی آحاد مردم و نگاه آنان به مسائل بین‌المللی را به گونه‌ی شگفت‌آوری ارتقاء داد. تحلیل سیاسی و فهم مسائل بین‌المللی در موضوعاتی همچون جنایات غرب به‌خصوص آمریکا، مسئله فلسطین و ظلم تاریخی به ملت آن، مسئله جنگ‌افروزی‌ها و رذالت‌ها و دخالت‌های قدرت‌های قلدر در امور ملت‌ها و امثال آن را از انحصار طبقه محدود و عزلت‌گزیده‌ای به نام روشنفکر، بیرون آورد؛ این‌گونه، روشنفکری میان عموم مردم در همه کشور و همه ساحت‌های زندگی جاری شد و مسائلی از این دست حتی برای نوجوانان و نونهالان، روشن و قابل فهم گشت.

۵) سنگین کردن کفه‌ی عدالت در تقسیم امکانات عمومی کشور

خامساً: کفه‌ی عدالت را در تقسیم امکانات عمومی کشور سنگین کرد. نارضایتی این حقیر از کارکرد عدالت در کشور به دلیل آنکه این ارزش والا باید گوهر بی‌همتا بر تارک نظام جمهوری اسلامی باشد و هنوز نیست، نباید به این معنی گرفته شود که برای استقرار عدالت کار انجام نگرفته است. واقعیت آن است که دستاوردهای مبارزه با بی‌عدالتی در این چهار دهه، با هیچ دوره‌ی دیگر گذشته قابل مقایسه نیست. در رژیم طاغوت بیشترین خدمات و درآمدهای کشور در اختیار گروه کوچکی از پایتخت‌نشینان یا همسانان آنان در برخی دیگر از نقاط کشور بود. مردم بیشتر شهرها به‌ویژه مناطق دوردست و روستاها در آخر فهرست و غالباً محروم از نیازهای اولیه زیرساختی و خدمت‌رسانی بودند.

جمهوری اسلامی در شمار موفق‌ترین حاکمیت‌های جهان در جابه‌جایی خدمت و ثروت از مرکز به همه‌جای کشور، و از مناطق مرفه‌نشین شهرها به مناطق پایین‌دست آن بوده است. آمار بزرگ راه‌سازی و خانه‌سازی و ایجاد مراکز صنعتی و اصلاح امور کشاورزی و رساندن برق و آب و مراکز درمانی و واحدهای دانشگاهی و سد و نیروگاه و امثال آن به دورترین مناطق کشور، حقیقتاً افتخارآفرین است؛ بی‌شک این همه، نه در تبلیغات نارسای مسئولان انعکاس یافته و نه زبان بدخواهان خارجی و داخلی به آن اعتراف کرده است؛ ولی هست و حسنه‌ای برای مدیران جهادی و بااخلاص نزد خدا و خلق است. البته عدالت مورد انتظار در جمهوری اسلامی که مایل است پیرو حکومت علوی شناخته شود، بسی برتر از این‌ها است و چشم امید برای اجرای آن به شما جوان‌ها است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

۶) افزایش چشمگیر معنویت و اخلاق در فضای عمومی جامعه

سادساً: عیار معنویت و اخلاق را در فضای عمومی جامعه به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش داد. این پدیده‌ی مبارک را رفتار و منش حضرت امام خمینی در طول دوران مبارزه و پس از پیروزی انقلاب، بیش از هر چیز رواج داد؛ آن انسان معنوی و عارف و وارسته از پیرایه‌های مادی، در رأس کشوری قرار گرفت که مایه‌های ایمان مردمش بسی ریشه‌دار و عمیق بود. هرچند دست تطاول تبلیغات مروج فساد و بی‌بندوباری در طول دوران پهلوی‌ها به آن ضربه‌های سخت زده و لجن‌زاری از آلودگی اخلاقی غربی را به درون زندگی مردم متوسط و بخصوص جوانان کشانده بود، ولی رویکرد دینی و اخلاقی در جمهوری اسلامی، دل‌های مستعد و نورانی بویژه جوانان را مجذوب کرد و فضا به سود دین و اخلاق دگرگون شد. مجاهدت‌های جوانان در میدان‌های سخت از جمله دفاع مقدس، با ذکر و دعا و روحیه‌ی برادری و ایثار همراه شد و ماجراهای صدر اسلام را زنده و نمایان در برابر چشم همه نهاد. پدران و مادران و همسران با احساس وظیفه دینی از عزیزان خود که به جبهه‌های گوناگون جهاد می‌شتافتند دل‌کنند و سپس، آنگاه که با پیکر خون‌آلود یا جسم آسیب‌دیده‌ی آنان روبه‌رو شدند، مصیبت را با شکر همراه کردند.

مساجد و فضاهای دینی رونقی بی‌سابقه گرفت. صف نوبت برای اعتکاف از هزاران جوان و استاد و دانشجو و زن و مرد و صف نوبت برای اردوهای جهادی و جهاد سازندگی و بسیج سازندگی از هزاران جوان داوطلب و فداکار آکنده شد. نماز و حج و روزه‌داری و پیاده‌روی زیارت و مراسم گوناگون دینی و انفاقات و صدقات واجب و مستحب در همه‌جا به‌ویژه میان جوانان رونق یافت و تا امروز، روزبه‌روز بیشتر و با کیفیت‌تر شده است. و این‌ها همه در دورانی اتفاق افتاده که سقوط اخلاقی روزافزون غرب و بیروانش و تبلیغات پرحجم آنان برای کشاندن مرد و زن به لجن‌زارهای فساد، اخلاق و معنویت را در بخش‌های عمده‌ی عالم منزوی کرده است؛ و این معجزه‌ای دیگر از انقلاب و نظام اسلامی فعال و پیشرو است.

۷) ایستادگی روزافزون در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان

سابقاً نماد پرابهت و باشکوه و افتخارآمیز ایستادگی در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان و در رأس آنان آمریکای جهان خوار و جنایت‌کار، روزبه‌روز برجسته‌تر شد. در تمام این چهل سال، تسلیم‌ناپذیری و صیانت و پاسداری از انقلاب و عظمت و هیبت الهی آن و گردن برافراشته آن در مقابل دولت‌های متکبر و مستکبر، خصوصیت شناخته‌شده ایران و ایرانی بویژه جوانان این مرز و بوم به‌شمار می‌رفته است. قدرت‌های انحصارگر جهان که همواره حیات خود را در دست‌اندازی به استقلال دیگر کشورها و پایمال کردن منافع حیاتی آن‌ها برای مقاصد شوم خود دانسته‌اند، در برابر ایران اسلامی و انقلابی، اعتراف به ناتوانی کردند. ملت ایران در فضای حیات‌بخش انقلاب توانست نخست دست‌نشانده آمریکا و عنصر خائن به ملت را از کشور براند و پس از آن هم تا امروز از سلطه دوباره قلدران جهانی بر کشور با قدرت و شدت جلوگیری کند.

انقلاب چهل‌ساله و گام بزرگ دوم

جوانان عزیز! این‌ها بخشی محدود از سرفصل‌های عمده در سرگذشت چهل‌ساله انقلاب اسلامی است؛ انقلاب عظیم و پایدار و درخشانی که شما به توفیق الهی باید گام بزرگ دوم را در پیشبرد آن بردارید.

محصول تلاش چهل‌ساله، اکنون برابر چشم ما است: کشور و ملتی مستقل، آزاد، مقتدر، باعزت، متدین، پیشرفته در علم، انباشته از تجربه‌هایی گران‌بها، مطمئن و امیدوار، دارای تأثیر اساسی در منطقه و دارای منطق قوی در مسائل جهانی، رکورددار در شتاب پیشرفت‌های علمی، رکورددار در رسیدن به رتبه‌های بالا در دانش‌ها و فناوری‌های مهم از قبیل هسته‌ای و سلول‌های بنیادی و نانو و هوافضا و امثال آن، سرآمد در گسترش خدمات اجتماعی، سرآمد در انگیزه‌های جهادی میان جوانان، سرآمد در جمعیت جوان کارآمد، بسی و ویژگی‌های افتخارآمیز دیگر که همگی محصول انقلاب و نتیجه جهت‌گیری‌های انقلابی و جهادی است. و بدانید که اگر بی‌توجهی به شعارهای انقلاب و غفلت از جریان انقلابی در برهه‌هایی از تاریخ چهل‌ساله نمی‌بود - که متأسفانه بود و خسارت‌بار هم بود - بی‌شک دستاوردهای انقلاب از این بسی بیشتر و کشور در مسیر رسیدن به آرمان‌های بزرگ بسی جلوتر بود و بسیاری از مشکلات کنونی وجود نمی‌داشت.

اقتدار انقلاب اسلامی و تغییر چالش‌ها و شکست مستکبران

ایران مقتدر، امروز هم مانند آغاز انقلاب با چالش‌های مستکبران روبه‌رو است؛ اما با تفاوتی کاملاً معنی‌دار. اگر آن روز چالش با آمریکا بر سر کوتاه کردن دست عمال بیگانه یا تعطیلی سفارت رژیم صهیونیستی در تهران یا رسوا کردن لانه جاسوسی بود،

امروز چالش بر سر حضور ایران مقتدر در مرزهای رژیم صهیونیستی و برچیدن بساط نفوذ نامشروع آمریکا از منطقه غرب آسیا و حمایت جمهوری اسلامی از مبارزات مجاهدان فلسطینی در قلب سرزمین‌های اشغالی و دفاع از پرچم برافراشته حزب‌الله و مقاومت در سراسر این منطقه است. اگر آن روز، مشکل غرب جلوگیری از خرید تسلیحات ابتدایی برای ایران بود، امروز مشکل او جلوگیری از انتقال سلاح‌های پیشرفته ایرانی به نیروهای مقاومت است و اگر آن روز گمان آمریکا آن بود که با چند ایرانی خودفروخته یا با چند هواپیما و بالگرد خواهد توانست بر نظام اسلامی و ملت ایران فائق آید، امروز برای مقابله‌ی سیاسی و امنیتی با جمهوری اسلامی، خود را محتاج به یک ائتلاف بزرگ از ده‌ها دولت معاند یا مرعوب می‌بیند و البته باز هم در رویارویی، شکست می‌خورد. ایران به برکت انقلاب، اکنون در جایگاهی متعالی و شایسته‌ی ملت ایران در چشم جهانیان و عبور کرده از بسی گردنه‌های دشوار در مسائل اساسی خویش است.

جوانان؛ محور تحقق نظام پیشرفته‌ی اسلامی

اما راه طی شده، فقط قطعه‌ای از مسیر افتخارآمیز به سوی آرمان‌های بلند نظام جمهوری اسلامی است. دنباله‌ی این مسیر که به گمان زیاد، به دشواری گذشته‌ها نیست، باید با همت و هشیاری و سرعت عمل و ابتکار شما جوانان طی شود. مدیران جوان، کارگزاران جوان، اندیشمندان جوان، فعالان جوان، در همه میدان‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و بین‌المللی و نیز در عرصه‌های دین و اخلاق و معنویت و عدالت، باید شانه‌های خود را به زیر بار مسئولیت دهند، از تجربه‌ها و عبرت‌های گذشته بهره گیرند، نگاه انقلابی و روحیه‌ی انقلابی و عمل جهادی را به کار بندند و ایران عزیز را الگوی کامل نظام پیشرفته اسلامی بسازند.

نیروی انسانی مستعد و کارآمد با زیربنای عمیق و اصیل ایمانی و دینی؛ مهم‌ترین ظرفیت امیدبخش کشور

نکته‌ی مهمی که باید آینده‌سازان در نظر داشته باشند، این است که در کشوری زندگی می‌کنند که از نظر ظرفیت‌های طبیعی و انسانی، کم‌نظیر است و بسیاری از این ظرفیت‌ها با غفلت دست‌اندرکاران تاکنون بی‌استفاده یا کم‌استفاده مانده است. همت‌های بلند و انگیزه‌های جوان و انقلابی، خواهند توانست آن‌ها را فعال و در پیشرفت مادی و معنوی کشور به معنی واقعی جهش ایجاد کنند.

مهم‌ترین ظرفیت امیدبخش کشور، نیروی انسانی مستعد و کارآمد با زیربنای عمیق و اصیل ایمانی و دینی است. جمعیت جوان زیر ۴۰ سال که بخش مهمی از آن نتیجه‌ی موج جمعیتی ایجاد شده در دهه‌ی ۶۰ است، فرصت ارزشمندی برای کشور است. ۳۶ میلیون نفر در سنین میانه ۱۵ و ۴۰ سالگی، نزدیک به ۱۴ میلیون نفر دارای تحصیلات عالی، رتبه دوم جهان در دانش‌آموختگان علوم و مهندسی، انبوه جوانانی که با روحیه انقلابی رشد کرده و آماده تلاش جهادی برای کشورند، و جمع چشمگیر جوانان محقق و اندیشمندی که به آفرینش‌های علمی و فرهنگی صنعتی و غیره اشتغال دارند؛ این‌ها ثروت عظیمی برای کشور است که هیچ اندوخته مادی با آن مقایسه نمی‌تواند شد.

فهرست طولانی فرصت‌های مادی کشور

به‌جز این‌ها، فرصت‌های مادی کشور نیز فهرستی طولانی را تشکیل می‌دهد که مدیران کارآمد و پُرانگیزه و خردمند می‌توانند با فعال کردن و بهره‌گیری از آن، درآمدهای ملی را با جهشی نمایان افزایش داده و کشور را ثروتمند و بی‌نیاز و به معنی واقعی دارای اعتماد به نفس کنند و مشکلات کنونی را برطرف نمایند.



ایران با دارا بودن یک درصد جمعیت جهان، دارای ۷ درصد ذخایر معدنی جهان است: منابع عظیم زیرزمینی، موقعیت استثنایی جغرافیایی میان شرق و غرب و شمال و جنوب، بازار بزرگ ملی، بازار بزرگ منطقه‌ای با داشتن ۱۵ همسایه با ۶۰۰ میلیون جمعیت، سواحل دریایی طولانی، حاصلخیزی زمین با محصولات متنوع کشاورزی و باغی، اقتصاد بزرگ و متنوع، بخش‌هایی از ظرفیت‌های کشور است؛ بسیاری از ظرفیت‌ها دست‌نخورده مانده است. گفته شده است که ایران از نظر ظرفیت‌های استفاده‌نشده طبیعی و انسانی در رتبه اول جهان است. بی‌شک شما جوانان مؤمن و پرتلاش خواهید توانست این عیب بزرگ را برطرف کنید. دهه دوم چشم‌انداز، باید زمان تمرکز بر بهره‌برداری از دستاوردهای گذشته و نیز ظرفیت‌های استفاده نشده باشد و پیشرفت کشور از جمله در بخش تولید و اقتصاد ملی ارتقاء یابد.

گام دوم و سرفصل‌ها و توصیه‌های اساسی در پرتو امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده

اکنون به شما فرزندان عزیزم درمورد چند سرفصل اساسی توصیه‌هایی می‌کنم. این سرفصل‌ها عبارتند از: **علم و پژوهش، معنویت و اخلاق، اقتصاد، عدالت و مبارزه با فساد، استقلال و آزادی، عزت ملی و روابط خارجی و مرزبندی با دشمن، سبک زندگی.**

اما پیش از همه چیز، نخستین توصیه من امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. اینجانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جست‌ام، اما خود و همه را از نومی‌دی بی‌جا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر می‌دارم. در طول این چهل سال و اکنون مانند همیشه، سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن، مایوس‌سازی مردم و حتی مسئولان و مدیران ما از آینده است.

خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیت‌ها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، بزرگ کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسنات بزرگ، برنامه‌ی همیشگی هزاران رسانه صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است. البته دنباله‌های آنان در داخل کشور نیز قابل مشاهده‌اند که با استفاده از آزادی‌ها در خدمت دشمن حرکت می‌کنند. شما جوانان باید پیش‌گام در شکستن این محاصره تبلیغاتی باشید. در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و نومی‌دی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شما است. نشانه‌های امیدبخش - که به برخی از آن‌ها اشاره شد - در برابر چشم شما است. رویش‌های انقلاب بسی فراتر از ریزش‌ها است و دست‌ودل‌های امین و خدمتگزار، بمراتب بیشتر از مفسدان و خائنان و کیسه‌دوختگان است. دنیا به جوان ایرانی و پایداری ایرانی و ابتکارهای ایرانی، در بسیاری از عرصه‌ها با چشم تک‌ریم و احترام می‌نگرد. قدر خود را بدانید و با قوت خداداد، به سوی آینده خیز بردارید و حماسه بیافرینید.

و اما توصیه‌ها:

(۱) علم و پژوهش: دانش، آشکارترین وسیله عزت و قدرت یک کشور است. روی دیگر دانایی، توانایی است. دنیای غرب به برکت دانش خود بود که توانست برای خود ثروت و نفوذ و قدرت دوپست‌ساله فراهم کند و با وجود تهیدستی در بنیان‌های اخلاقی و اعتقادی، با تحمیل سبک زندگی غربی به جوامع عقب‌مانده از کاروان علم، اختیار سیاست و اقتصاد آن‌ها را به دست گیرد. ما به سوءاستفاده از دانش مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمی‌کنیم. اما مؤکداً به نیاز کشور به جوشاندن چشمه‌ی دانش در میان خود اصرار می‌ورزیم. بحمدالله استعداد علم و تحقیق در ملت ما از متوسط جهان بالاتر است. اکنون نزدیک به دو دهه است که رستخیز علمی در کشور آغاز شده با سرعتی که برای ناظران جهانی غافلگیرکننده بود - یعنی یازده برابر شتاب رشد متوسط علم در جهان - به پیش رفته است. دستاوردهای دانش و فناوری ما در این مدت که ما را به رتبه‌ی شانزدهم در میان بیش از دوپست کشور جهان رسانید و مایه‌ی شگفتی ناظران جهانی شد و در برخی از رشته‌های حساس و نوپدید به رتبه‌ی نخستین ارتقاء داد، همه و همه در حالی افتاده که کشور دچار تحریم مالی و تحریم علمی بوده است. ما با وجود شنا در جهت مخالف جریان دشمن‌ساز، به رکوردهای بزرگ دست یافته‌ایم و این نعمت بزرگی است که به‌خاطر آن باید روز و شب خدا را سپاس گفت. اما آنچه من می‌خواهم بگویم این است که این راه طی شده، با همه‌ی اهمیتش فقط یک آغاز بوده است و نه بیشتر. ما هنوز از قله‌های دانش جهان بسیار عقیبیم؛ باید به قله‌ها دست یابیم. باید از مرزهای کنونی دانش در مهم‌ترین رشته‌ها عبور کنیم. ما از این مرحله هنوز بسیار عقیبیم؛ ما از صفر شروع کرده‌ایم. عقب‌ماندگی شرم‌آور علمی در دوران پهلوی‌ها و قاجارها در هنگامی که مسابقه‌ی علمی دنیا تازه شروع شده بود، ضربه سختی بر ما وارد کرده و ما را از این کاروان شتابان، فرسنگ‌ها عقب نگه داشته بود. ما اکنون حرکت را آغاز کرده و با شتاب پیش می‌رویم ولی این شتاب باید سال‌ها با شدت بالا ادامه یابد تا آن عقب‌افتادگی جبران شود. اینجانب همواره به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان و مراکز پژوهش و پژوهندگان، گرم و قاطع و جدی در این باره تذکر و هشدار و فراخوان داده‌ام، ولی اینک مطالبه عمومی من از شما جوانان آن است که این راه را با احساس مسئولیت بیشتر و همچون یک جهاد در پیش گیرید. سنگ بنای یک انقلاب علمی در کشور گذاشته شده و این انقلاب، شهیدانی از قبیل شهدای هسته‌ای نیز داده است. به پاخیزید و دشمن بدخواه و کینه‌توز را که از جهاد علمی شما به‌شدت بیمناک است ناکام سازید.

(۲) معنویت و اخلاق: معنویت به معنی برجسته کردن ارزش‌های معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل، ایمان در خود و در جامعه است، و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و دیگر خلقیات نیکو است. معنویت و اخلاق، جهت‌دهنده‌ی همه‌ی حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است؛ بودن آن‌ها، محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت می‌سازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند.

شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هر چه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوه معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنمی کنند.

ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته و فراگیر، امکان بسیار خطرناکی در اختیار کانون‌های ضد معنویت و ضد اخلاق نهاده است و هم‌اکنون **تهاجم** روزافزون دشمنان به دل‌های پاک جوانان و نوجوانان و حتی نونهالان با بهره‌گیری از این ابزارها را به چشم خود می‌بینیم. دستگاه‌های مسئول حکومتی در این باره وظایفی سنگین بر عهده دارند که باید هوشمندانه و کاملاً مسئولانه صورت گیرد. و این البته به معنی رفع مسئولیت از اشخاص و نهادهای غیرحکومتی نیست. دوره پیش‌رو باید در این باره برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت جامعی تنظیم و اجرا شود؛ ان‌شاءالله.

۳) اقتصاد: اقتصاد یک نقطه کلیدی تعیین‌کننده است. اقتصاد قوی، نقطه‌ی قوت و عام مهم سلطه‌ناپذیری و نفوذناپذیری کشور است و اقتصاد ضعیف، نقطه‌ی ضعف و زمینه‌ساز نفوذ و سلطه و دخالت دشمنان است. فقر و غنا در مادیات و معنویات بشر، اثر می‌گذارد. اقتصاد البته هدف جامعه‌ی اسلامی نیست، اما وسیله‌ای است که بدون آن نمی‌توان به هدف‌ها رسید. تأکید بر تقویت اقتصاد مستقل کشور که مبتنی بر تولید انبوه و با کیفیت، و توزیع عدالت‌محور، و مصرف به‌اندازه و بی‌اسراف، و مناسبات مدیریتی خردمندانه است و در سال‌های اخیر از سوی اینجانب بارها تکرار و بر آن تأکید شده، به‌خاطر همین تأثیر شگرفی است که اقتصاد می‌تواند بر زندگی امروز و فردای جامعه بگذارد.

انقلاب اسلامی راه نجات از اقتصاد ضعیف و وابسته و فاسد دوران طاغوت را به ما نشان داد، ولی عملکردهای ضعیف، اقتصاد کشور را از بیرون و درون دچار چالش ساخته است. چالش بیرونی تحریم و وسوسه‌های دشمن است که در صورت اصلاح مشکل درونی، کم‌اثر و حتی بی‌اثر خواهد شد. چالش درونی عبارت از عیوب ساختاری و ضعف‌های مدیریتی است.

مهم‌ترین عیوب، وابستگی اقتصاد به نفت، دولتی بودن بخش‌هایی از اقتصاد که در حیطه‌ی وظایف دولت نیست، نگاه به خارج و نه به توان و ظرفیت داخلی، استفاده‌ی اندک از ظرفیت نیروی انسانی کشور، بودجه‌بندی معیوب و نامتوازن، و سرانجام عدم ثبات سیاست‌های اجرائی اقتصاد و عدم رعایت اولویت‌ها و وجود هزینه‌های زائد و حتی مسرفانه در بخش‌هایی از دستگاه‌های حکومتی است. نتیجه‌ی اینها مشکلات زندگی مردم از قبیل بیکاری جوان‌ها، فقر درآمدی در طبقه‌ی ضعیف و امثال آن است.

راه‌حل این مشکلات، **سیاست‌های اقتصاد مقاومتی** است که باید برنامه‌های اجرائی برای همه بخش‌های آن تهیه و با قدرت و نشاط کاری و احساس مسئولیت، در دولت‌ها پیگیری و اقدام شود. درون‌زایی اقتصاد کشور، مولد شدن و دانش‌بنیان شدن آن، مردمی کردن اقتصاد و تصدی‌گری نکردن دولت، برون‌گرایی با استفاده از ظرفیت‌هایی که قبلاً به آن اشاره شد، بخش‌های مهم این راه‌حل‌ها است. بی‌گمان یک مجموعه‌ی جوان و دانا و مؤمن و مسلط بر دانسته‌های اقتصادی در درون دولت خواهند توانست به این مقاصد برسند. دوران پیش‌رو باید میدان فعالیت چنین مجموعه‌ای باشد.

جوانان عزیز در سراسر کشور بدانند که همه‌ی راه‌حل‌ها در داخل کشور است. اینکه کسی گمان کند که «مشکلات اقتصادی صرفاً ناشی از تحریم است و علت تحریم هم مقاومت ضداستکباری و تسلیم نشدن در برابر دشمن است؛ پس راه‌حل، زانو زدن در برابر دشمن و بوسه زدن بر پنجه‌ی گرگ است» خطایی نابخشودنی است. این تحلیل سراپا غلط، هرچند گاه از زبان و قلم برخی غفلت‌زدگان داخلی صادر می‌شود، اما منشأ آن، کانون‌های فکر و توطئه‌ی خارجی است که با صد زبان به تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران و افکار عمومی داخلی القاء می‌شود.

۴) عدالت و مبارزه با فساد: این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. فساد اقتصادی و اخلاقی و سیاسی، توده‌ی چرکین کشورها و نظام‌ها و اگر در بدنه‌ی حکومت‌ها عارض شود، زلزله‌ی ویرانگر و ضربه‌زننده به مشروعیت آن‌ها است؛ و این برای نظامی چون جمهوری اسلامی که نیازمند مشروعیتی فراتر از مشروعیت‌های مرسوم و مبنائی‌تر از مقبولیت اجتماعی است، بسیار جدی‌تر و بنیانی‌تر از دیگر نظام‌ها است. وسوسه‌ی مال و مقام و ریاست، حتی در علوی‌ترین حکومت تاریخ یعنی حکومت خود حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) کسانی را لغزاند، پس خطر بروز این تهدید در جمهوری اسلامی هم که روزی مدیران و مسئولانش مسابقه‌ی زهد انقلابی و ساده‌زیستی می‌دادند، هرگز بعید نبوده و نیست، و این ایجاب می‌کند که دستگاهی کارآمد با نگاهی تیزبین و رفتاری قاطع در قوای سه‌گانه حضور دائم داشته باشد و به‌معنی واقعی با فساد مبارزه کند، بویژه در درون دستگاه‌های حکومتی. البته نسبت فساد در میان کارگزاران حکومت جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر و بخصوص با رژیم طاغوت که سرتاپا فساد و فسادپرور بود، بسی کمتر است و بحمدالله مأموران این نظام غالباً سلامت خود را نگه داشته‌اند، ولی حتی آنچه هست غیرقابل قبول است. همه باید بدانند که **طهارت اقتصادی شرط مشروعیت همه‌ی مقامات حکومت جمهوری اسلامی است.** همه باید از شیطان حرص برحذر باشند و از لقمه‌ی حرام بگریزند و از خداوند در این باره کمک بخواهند و دستگاه‌های نظارتی و دولتی باید با قاطعیت و حساسیت، از تشکیل نطفه‌ی فساد پیشگیری و با رشد آن مبارزه کنند. این مبارزه نیازمند انسان‌هایی باایمان و جهادگر، و منیع‌الطبع با دستانی پاک و دل‌هایی نورانی است. این مبارزه بخش اثرگذاری است از تلاش همه‌جانبه‌ای که نظام جمهوری اسلامی باید در راه استقرار عدالت به کاربرد.

عدالت در صدر هدف‌های اولیه همه بعثت‌های الهی است و در جمهوری اسلامی نیز دارای همان شأن و جایگاه است؛ این، کلمه‌ای مقدس در همه زمان‌ها و سرزمین‌ها است و به‌صورت کامل، جز در حکومت حضرت ولی‌عصر (ارواح‌نافه) میسر نخواهد شد ولی به‌صورت نسبی، همه جا و همه وقت ممکن و فریضه‌ای برعهده همه بویژه حاکمان و قدرتمندان است. جمهوری اسلامی ایران در این راه گام‌های بلندی برداشته است که قبلاً بدان اشاره‌ای کوتاه رفت؛ و البته در توضیح و تشریح آن باید کارهای بیشتری صورت گیرد و توطئه‌واژگونه‌نمایی و لااقل سکوت و پنهان‌سازی که اکنون برنامه‌ی جدی دشمنان انقلاب است، خنثی گردد.

با این همه، اینجانب به جوانان عزیزی که آینده کشور، چشم‌انتظار آن‌ها است صریحاً می‌گویم آنچه تاکنون شده با آنچه باید می‌شده و بشود، دارای فاصله‌ی ژرف است. در جمهوری اسلامی، دل‌های مسئولان به‌طور دائم باید برای رفع محرومیت‌ها بتپد و از شکاف‌های عمیق طبقاتی بشدت بیمناک باشد. در جمهوری اسلامی کسب ثروت نه‌تنها جرم نیست که مورد تشویق نیز هست، اما تبعیض در توزیع منابع عمومی و میدان دادن به ویژه‌خواری و مدارا با فریبگران اقتصادی که همه به بی‌عدالتی می‌انجامد، بشدت ممنوع است؛ همچنین غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، به‌هیچ‌وجه مورد قبول نیست. این سخنان در قالب سیاست‌ها و قوانین، بارها تکرار شده است ولی برای اجرای شایسته‌ی آن، چشم امید به شما جوان‌ها است؛ و اگر زمام اداره بخش‌های گوناگون کشور به جوانان مؤمن و انقلابی و دانا و کاردان - که بحمدالله کم نیستند - سپرده شود، این امید برآورده خواهد شد؛ ان‌شاءالله.



با توجه به نسبت‌های داده شده می‌توان X را هم برحسب Z حساب کرد:

$$x = \frac{2}{3}y \xrightarrow{y=\frac{2}{5}z} \Rightarrow x = \frac{2}{3} \times \frac{2}{5}z = \frac{4}{15}z$$

در معادله اول X و Y را برحسب Z می‌نویسیم:

$$\frac{4}{15}z \times \frac{2}{5}z \times z = 9720 \Rightarrow \frac{8}{75}z^3 = 9720 \Rightarrow z^3 = 91125 \Rightarrow z = 45$$

اما طراح میانگین این سه عدد را خواسته است:

$$\text{میانگین سه عدد} = \frac{x+y+z}{3} = \frac{\frac{4}{15}z + \frac{2}{5}z + z}{3} = \frac{\frac{4+6+15}{15}z}{3} = \frac{25}{45}z \Rightarrow z = 45 \Rightarrow \text{میانگین} = 25$$

مثال ۵: ۸ سالمند، دارای میانگین سنی ۸۷ سال می‌باشند. اگر از این افراد یک زن و شوهر که مرد دو سال از همسرش بزرگ‌تر است را کم کنیم، میانگین سن افراد باقیمانده ۸۵ سال می‌شود. میانگین سن این زوج چند سال است؟

(۱) ۹۵ (۲) ۹۱ (۳) ۹۰ (۴) ۹۳

پاسخ: گزینه «۴» اگر سن زن حذف شده را X در نظر بگیریم می‌توان معادله مقابل را نوشت:

$$8 \times 87 - (2x + 2) = 85 \times 6$$

$$696 - 2 - 510 = 2x \Rightarrow 2x = 184 \Rightarrow x = 92$$

اما صورت سؤال میانگین سن زن و شوهر را می‌خواهد، پس داریم:

$$\text{میانگین} = \frac{92 + 94}{2} = 93$$

مثال ۶: در یک کلاس درس جمعاً ۲۰ دانش‌آموز شرکت دارند. از این تعداد ۴ نفر نمره ۲۰، ۶ نفر نمره ۱۵ و ۵ نفر نمره ۱۲ گرفته‌اند. افراد باقی مانده تعدادی نمره ۱۰ و تعدادی دیگر نمره ۵ گرفته‌اند. اگر میانگین کل نمره این افراد برابر ۱۳/۵ باشد، چه تعدادی از دانش‌آموزان نمره ۱۰ گرفته‌اند؟

(۱) ۱ (۲) ۲ (۳) ۳ (۴) ۴

پاسخ: گزینه «۳» تعداد کل دانش‌آموزان باقیمانده که نمره ۱۰ یا ۵ گرفته‌اند ۵ نفر می‌باشد. اگر x تعداد دانش‌آموزانی باشد که نمره ۱۰ گرفته‌اند، آنگاه تعداد دانش‌آموزانی که نمره ۵ گرفته‌اند برابر $(5-x)$ می‌باشد، لذا با توجه به فرمول داریم:

$$10 \times x + 5 \times (5-x) = 13.5 \times 20 \Rightarrow 10x + 25 - 5x = 270 \Rightarrow 5x = 245 \Rightarrow x = 49$$

دو نکته در مورد میانگین:

- اگر به تک‌تک داده‌ها مقدار ثابتی مانند a را اضافه یا از آن‌ها مقدار ثابت a را کم کنیم، به میانگین نیز مقدار ثابت a اضافه یا از آن کم خواهد شد.
- اگر تک‌تک داده‌ها را در عدد ثابتی مانند b ضرب کنیم، میانگین نیز در b ضرب خواهد شد.

میانگین وزنی

اگر داده‌ها دارای فراوانی باشند، آن‌گاه میانگین این داده‌ها را میانگین وزنی می‌نامند، مثلاً اگر نمره‌ی ۴ درس دانش‌آموزی ۱۵ و نمره‌ی ۲ درس وی برابر با ۶ باشد، آن‌گاه میانگین وزنی کل دروس این دانش‌آموز به شکل مقابل حساب می‌شود:

$$\mu = \frac{4 \times 15 + 2 \times 6}{2 + 4} = \frac{72}{6} = 12$$

تذکره ۱: دقت کنید X_i ها، همان مقادیری هستند که می‌خواهیم میانگین آن‌ها را حساب کنیم و F_i ها، وزن (یا ضریب) اهمیت هستند.

مثال ۷: در جدول زیر میانگین برابر با ۴/۹ است، در این صورت x_3 برابر است با:

x_i	۱	۳	۴	۷	۹
F_i	۲	۴	۸	۵	۱

- (۱) ۵ (۲) ۴ (۳) ۳ (۴) ۲

پاسخ: گزینه «۱» طبق رابطه‌ی میانگین وزنی جایگذاری می‌کنیم:

$$\mu = \frac{F_1x_1 + F_2x_2 + \dots + F_nx_n}{F_1 + F_2 + \dots + F_n} \Rightarrow 4/9 = \frac{1 \times 2 + 3 \times 4 + 8x_3 + 7 \times 5 + 9 \times 1}{2 + 4 + 8 + 5 + 1} \Rightarrow 8x_3 + 58 = 98 \Rightarrow x_3 = 5$$

مثال ۸: اگر ۱۰۰ لیتر الکل با غلظت ۹۶ درصد را با ۱۴۰ لیتر الکل با غلظت ۷۲ درصد مخلوط کنیم، آنگاه غلظت الکل حاصل، چند درصد خواهد بود؟

(۱) ۸۲ (۲) ۸۴ (۳) ۸۵ (۴) ۸۶

پاسخ: گزینه «۱» از رابطه‌ی میانگین وزنی داریم:

$$\text{درصد الکل} = \frac{100 \times 96 + 140 \times 72}{100 + 140} = \frac{9600 + 10080}{240} = 82$$

نظریه اعداد

معرفی اعداد

برای ورود به بحث، عدد چهار رقمی \overline{abcd} را در نظر بگیرید. عدد d ، رقم یکان، عدد c ، رقم دهگان، عدد b ، رقم هزارگان و رقم a ، ده هزارگان نامیده می‌شود. ارزش این عدد بر اساس توان‌های عدد ۱۰ به صورت زیر تعریف می‌شود:

$$\overline{abcd} = a \times 10^3 + b \times 10^2 + c \times 10^1 + d \times 10^0$$

به نمایش اعداد زیر توجه کنید:

$$15 = 1 \times 10^1 + 5 \times 10^0$$

$$129 = 1 \times 10^2 + 2 \times 10^1 + 9 \times 10^0$$

$$4532 = 4 \times 10^3 + 5 \times 10^2 + 3 \times 10^1 + 2 \times 10^0$$

مثال ۱: اگر جای رقم دهگان و یکان عددی ۲ رقمی را عوض کنیم، عدد حاصل، ۲۷ واحد کمتر از عدد اولیه می‌شود. در صورتی که جمع ارقام عدد اولیه برابر با ۹ باشد، رقم دهگان عدد اولیه چقدر می‌باشد؟

۳ (۴)

۴ (۳)

۵ (۲)

۶ (۱)

پاسخ: گزینه «۱» اگر عدد اولیه را \overline{ab} بنامیم، عدد ثانویه \overline{ba} می‌شود و داریم:

$$a \times 10^1 + b \times 10^0 = b \times 10^1 + a \times 10^0 + 27 \Rightarrow 10a + b = 10b + a + 27 \Rightarrow 9a - 9b = 27 \Rightarrow a - b = 3$$

از طرفی در قسمت پایانی سؤال گفته شده، $a + b = 9$ و لذا دستگاه زیر را داریم:

$$\begin{cases} a - b = 3 \\ a + b = 9 \end{cases} \Rightarrow 2a = 12 \Rightarrow a = 6$$

مثال ۲: برای شماره‌گذاری صفحات کتابی که دارای ۳۰۴ صفحه است، چند رقم لازم است؟

۸۰۴ (۴)

۹۱۲ (۳)

۶۱۵ (۲)

۷۹۲ (۱)

پاسخ: گزینه «۴» تعداد صفحات به کار رفته شده در این کتاب متشکل از اعداد یک رقمی، دو رقمی و سه رقمی است، که تعداد آن‌ها به صورت زیر است:
در این کتاب تعداد اعداد یک رقمی برابر با ۹ است، بنابراین تعداد رقم‌های به کار رفته در اعداد یک رقمی برابر $9 \times 1 = 9$ است. تعداد اعداد دو رقمی برابر با ۹۰ است، بنابراین تعداد رقم‌های به کار رفته در اعداد دو رقمی برابر $90 \times 2 = 180$ خواهد بود. تعداد اعداد سه رقمی برابر با ۲۰۵ است. بنابراین تعداد رقم‌های به کار رفته در اعداد سه رقمی برابر $205 \times 3 = 615$ خواهد بود. بنابراین تعداد کل ارقام به کار رفته شده برابر است با:
 $9 + 180 + 615 = 804$

مثال ۳: برای شماره‌گذاری پشت سر هم صفحه‌های یک کتاب روی هم، ۸۵۲ رقم به کار رفته است. رقم ۷ چند بار در شماره‌گذاری صفحات این کتاب استفاده شده است؟

۶۲ (۴)

۶۰ (۳)

۵۶ (۲)

۵۴ (۱)

پاسخ: گزینه «۴» برای شماره‌گذاری صفحه‌های یک کتاب از ۱ تا ۹، تعداد ۹ رقم، و برای شماره‌گذاری صفحه‌های ۱۰ تا ۹۹ (۹۰ صفحه)، تعداد ۱۸۰ رقم به کار رفته است، از ۸۵۲ رقم به کار رفته شده، تعداد ۶۶۳ رقم دیگر باقی می‌ماند ($852 - 180 - 9 = 663$) که برای عددهای سه رقمی به کار رفته‌اند، چون در هر صفحه سه رقم به کار می‌رود، پس $\frac{663}{3} = 221$ صفحه هستند که شماره‌های آن‌ها سه رقمی‌اند. پس تعداد صفحات کتاب به صورت زیر است:

$$\text{تعداد صفحات کتاب} = 9 + 90 + 221 = 320$$

تعداد رقم‌های ۷ به کار رفته شده برای صفحات ۱ تا ۱۰۰ و یا ۱۰۱ تا ۲۰۰ و همچنین ۲۰۱ تا ۳۰۰، هر کدام ۲۰ بار می‌باشد. چون در اعداد ۷۰ تا ۷۹ (برای ۱ تا ۱۰۰) در اعداد ۱۷۰ تا ۱۷۹ (برای ۱۰۱ تا ۲۰۰) و در اعداد ۲۷۰ تا ۲۷۹ (برای ۲۰۱ تا ۳۰۰) عدد ۷، یازده بار به کار رفته و نه بار دیگر نیز برای رقم‌های هفت دیگر. بنابراین $3 \times 20 = 60$ رقم هفت از ۱ تا ۳۰۰ به کار رفته است و از ۳۰۱ تا ۳۲۰ نیز دو بار ۷ به کار رفته، بنابراین روی هم ۶۲ بار عدد ۷ به کار رفته است.



بخش پذیری

قبل از تعریف بخش‌پذیری به مثال روبرو دقت کنید.

$$\begin{array}{r} 8 \quad | \quad 4 \\ \underline{8} \quad | \quad 2 \\ 0 \end{array}$$

در این مثال عددی مانند ۲ وجود دارد که وقتی در عدد چهار ضرب می‌شود، باقی‌مانده صفر می‌شود. به عبارت دیگر $8 = 4 \times 2$ در این حالت می‌گوییم عدد ۸ بر ۴ بخش‌پذیر است. دقت کنید ۸ را مقسوم و ۴ را مقسوم‌علیه، ۲ را خارج قسمت و صفر را باقی‌مانده می‌نامند.

❖ تعریف: گوییم عدد a بر b بخش‌پذیر است اگر عدد صحیحی مانند q یافت شود، به طوری که $a = bq$ که در این مثال $a = 8$ ، $b = 4$ و $q = 2$ در نظر گرفته شده است.

بخش‌پذیری بر ۲: تمام اعداد زوج یعنی اعدادی که رقم راست‌شان ۰، ۲، ۴، ۶، ۸ است بر ۲ بخش‌پذیر هستند. ۳۹۶ یک عدد زوج است، پس بر ۲ بخش‌پذیر است. $396 \div 2 = 198$

بخش‌پذیری بر ۳: برای اینکه ببینیم عددی بر ۳ بخش‌پذیر است یا نه، رقم‌های آن عدد را باهم جمع می‌کنیم. در صورتی که حاصل جمع رقم‌ها بر ۳ بخش‌پذیر باشد، آن عدد بر ۳ بخش‌پذیر است و در غیر اینصورت میزان باقیمانده برابر با میزان باقیمانده تقسیم خود عدد به ۳ است. برای مثال می‌خواهیم ببینیم ۳۴۲ بر ۳ بخش‌پذیر است یا نه، ابتدا رقم‌های عدد ۳۴۲ را باهم جمع می‌کنیم:

$$3 + 4 + 2 = 9$$

حاصل جمع یعنی ۹ بر ۳ بخش‌پذیر است، پس ۳۴۲ هم بر ۳ بخش‌پذیر است.

$$342 \div 3 = 114$$

بخش‌پذیری بر ۴: اگر دو رقم سمت راست عددی بر ۴ بخش‌پذیر باشد، آن عدد بر ۴ بخش‌پذیر است، در غیر اینصورت میزان باقیمانده برابر با میزان باقیمانده تقسیم خود عدد بر ۴ است. دو رقم سمت راست عدد ۳۴۳۲، عدد ۳۲ است که بر ۴ بخش‌پذیر است. پس ۳۴۳۲ هم بر ۴ بخش‌پذیر است.

$$3432 \div 4 = 858$$

راه دیگر این است که ببینیم نصف آن عدد، زوج است یا فرد. در صورتی که نصف آن زوج باشد، آن عدد بر ۴ بخش‌پذیر است.

$$3432 \div 2 = 1716$$

بخش‌پذیری بر ۵: هر عددی که رقم سمت راست آن ۰ و ۵ باشد، بر ۵ بخش‌پذیر است اگر ۰ یا ۵ نبوده، باقیمانده تقسیم برابر با باقیمانده تقسیم عدد یکان بر ۵ است. اعداد ۰، ۳۷ و ۹۹۵ هر دو بر ۵ بخش‌پذیر هستند.

بخش‌پذیری بر ۶: اگر عددی زوج باشد و مجموع ارقام آن بر ۳ بخش‌پذیر باشد، آن عدد بر ۶ هم بخش‌پذیر است. اعدادی که بر ۶ بخش‌پذیرند، هم به ۲ و هم به ۳ بخش‌پذیرند. برای این که ببینیم عدد ۱۲۶ بر ۶ بخش‌پذیر است یا نه، ابتدا مجموع ارقام آن را به دست می‌آوریم:

$$1 + 2 + 6 = 9$$

چون ۱۲۶ هم زوج است و هم مجموع ارقام آن یعنی ۹ بر ۳ بخش‌پذیر است. پس بر ۶ نیز بخش‌پذیر است.

$$126 \div 6 = 21$$

بخش‌پذیری بر ۷ و ۱۳: عدد $M = a_m \cdots a_2 a_1 a_0$ بر ۷ یا ۱۳ بخش‌پذیر است هرگاه $a_0 - a_1 a_2 a_3 + a_4 a_5 a_6 + a_7 a_8 a_9 \cdots$ بر ۷ یا ۱۳ بخش‌پذیر باشد. برای مثال عدد $N = 3568103587321$ هم بر ۷ و هم بر ۱۳ بخش‌پذیر است؛ زیرا $-728 = 3 - 568 + 103 - 587 + 321$ که هم بر ۱۳ و هم بر ۷ بخش‌پذیر است.

بخش‌پذیری بر ۸: اگر سه رقم سمت راست عددی بر ۸ بخش‌پذیر باشد، می‌گوییم آن عدد بر ۸ بخش‌پذیر است:

$$512 \div 8 = 64$$

عدد ۹۷۵۱۲ بر ۸ بخش‌پذیر است، چون ۵۱۲ بر ۸ بخش‌پذیر است:

بخش‌پذیری بر ۹: رقم‌های عدد موردنظر را باهم جمع می‌کنیم. اگر عدد به دست آمده بر ۹ بخش‌پذیر باشد، عدد موردنظر هم بر ۹ بخش‌پذیر است. عدد ۴۳۲ در نظر می‌گیریم و سه رقم آن را باهم جمع می‌کنیم:

$$4 + 3 + 2 = 9 \Rightarrow 432 \div 9 = 48$$

بخش‌پذیری بر ۱۰: اگر رقم سمت راست عددی ۰ باشد، آن عدد بر ۱۰ بخش‌پذیر است.

بخش‌پذیری بر ۱۱: اگر عددی دو رقمی باشد و هر دو رقم آن یکی باشد، آن عدد بر ۱۱ بخش‌پذیر است، مثل ۱۱، ۲۲، ۳۳، ۴۴ الی آخر، اگر عدد سه رقمی باشد، دو رقم بیرونی یعنی یکان و صدگان را باهم جمع می‌کنیم. در صورتی که حاصل جمع مساوی رقم وسطی باشد، آن عدد بر ۱۱ بخش‌پذیر است. به مثال‌های زیر توجه کنید:

$$132 \Rightarrow 1 + 2 = 3$$

حاصل جمع یعنی ۳ مساوی رقم وسطی است، پس این عدد بر ۱۱ بخش‌پذیر است.

$$451 \Rightarrow 1 + 4 = 5$$

حاصل جمع یعنی ۵ مساوی رقم وسطی است، پس این عدد بر ۱۱ بخش‌پذیر است.

$$880 \Rightarrow 8 + 0 = 8$$

حاصل جمع یعنی ۸ مساوی رقم وسطی است، پس این عدد بر ۱۱ بخش‌پذیر است.

به عنوان یک روش کلی‌تر داریم:

عدد $M = a_m \cdots a_2 a_1 a_0$ بر ۱۱ بخش‌پذیر است هرگاه $N = +a_m - a_{m-1} + a_{m-2} \cdots + (-1)^m a_0$ بر ۱۱ بخش‌پذیر باشد. مثلاً عدد ۱۲۳۷۶۱۰ بر ۱۱ بخش‌پذیر است، چون $N = 1 - 2 + 3 - 7 + 6 - 1 + 0 = 0$ بر ۱۱ بخش‌پذیر است.

$$\begin{array}{r} 13 \quad | \quad 4 \\ 12 \quad | \quad 3 \\ \hline 1 \end{array}$$

دوباره قبل از بیان فرمول تقسیم توجه شما را به تقسیم ساده روبرو جلب می‌کنم.

در این قسمت باقی‌مانده صفر نشده است، بنابراین نتیجه می‌گیریم عدد ۱۳ بر عدد ۴ بخش‌پذیر نیست. دقت کنید ۱۳ را مقسوم، ۴ را مقسوم‌علیه، ۳ را خارج قسمت و ۱ را باقی‌مانده در نظر می‌گیریم. در انتهای توضیحات توجه شما را به تساوی $13 = 4 \times 3 + 1$ جلب می‌کنم. این تساوی همان قضیه تقسیم است که فرمول کلی آن به صورت زیر نوشته می‌شود.

قضیه تقسیم

فرض کنید a و b دو عدد صحیح باشند و $b \neq 0$ در این صورت اعداد صحیح و منحصر به فردی مانند q و r وجود دارند به طوری که:

$$a = bq + r, \quad 0 \leq r < b$$

در تقسیم عدد ۱۳ بر ۴، با توجه به قضیه تقسیم نتیجه می‌گیریم.

مثال ۴: تفاضل دو عدد، ۱۹۹ است. اگر این دو عدد را برهم تقسیم کنیم، خارج قسمت ۴ و باقی‌مانده ۱۰ می‌شود. عدد بزرگ‌تر کدام است؟

- ۱) ۱۳۶ (۲) ۱۸۹ (۳) ۲۶۲ (۴) ۴۰۹

پاسخ: گزینه «۳» اگر این دو عدد را a و b فرض کنیم، داریم:

$$\begin{cases} a - b = 199 \\ a = 4b + 10 \end{cases} \Rightarrow 4b + 10 - b = 199 \Rightarrow 3b = 189 \Rightarrow b = 63; a = 4b + 10 \Rightarrow a = 4 \times 63 + 10 = 262$$

مثال ۵: عددی در تقسیم بر ۸ به باقی‌مانده‌ی ۳ و در تقسیم بر ۹ به باقی‌مانده‌ی ۵ رسیده است. اگر مجموع دو خارج قسمت ۱۳ باشد، آن عدد کدام است؟

- ۱) ۲۷ (۲) ۵۰ (۳) ۵۹ (۴) ۶۹

$$\begin{cases} a = 8k + 3 \\ a = 9n + 5 \end{cases} \Rightarrow 8k + 3 = 9n + 5 \Rightarrow 8k - 9n = 2$$

از طرفی در صورت سؤال عنوان شده، مجموع دو خارج قسمت برابر ۱۳ است، یعنی $k + n = 13$ و یک دستگاه داریم:

$$\begin{cases} 8k - 9n = 2 \\ k + n = 13 \end{cases} \Rightarrow 17k = 119 \Rightarrow k = 7, a = 8k + 3 = 8 \times 7 + 3 = 59$$

مثال ۶: در یک تقسیم ۲۰ واحد به مقسوم و ۵ واحد به مقسوم‌علیه افزوده‌ایم. خارج قسمت و باقی‌مانده تغییر نکرده‌اند، خارج قسمت کدام است؟

- ۱) ۲ (۲) ۳ (۳) ۴ (۴) ۵

$$a = bq + r \Rightarrow a + 20 = (b + 5)q + r$$

$$a + 20 = bq + \delta q + r \xrightarrow{a=bq+r} bq + r + 20 = bq + \delta q + r \Rightarrow 20 = \delta q \Rightarrow q = 4$$

مثال ۷: عددی را سه برابر کرده و به آن ۳ واحد اضافه می‌کنیم، بر ۱۸ بخش‌پذیر می‌شود. باقی‌مانده این عدد بر ۱۲ چقدر است؟

- ۱) ۶ یا ۷ (۲) ۱۰ یا ۷ (۳) ۱۰ یا ۸ (۴) ۵ یا ۱۱

$$3x + 3 = 18n \Rightarrow x + 1 = 6n \Rightarrow x = 6n - 1 \Rightarrow x = 6(n' + 1) - 1 = 6n' + 5$$

در تقسیم این عدد بر ۶، باقیمانده برابر ۵ شده است. لذا باقیمانده آن بر ۱۲ یا ۵ است یا ۱۱. (چون $5 + 6 = 11$)

مثال ۸: عدد ۶ یک عدد کامل نامیده می‌شود، زیرا برابر است با مجموع مقسوم‌علیه‌هایش «به استثنای خود عدد ۶». کدام یک از اعداد زیر عدد کامل است؟

- ۱) ۱۲ (۲) ۲۸ (۳) ۳۶ (۴) ۱۶

پاسخ: گزینه «۲» مقسوم‌علیه‌های ۶ غیر از خودش اعداد ۱، ۲ و ۳ هستند که مجموع آن‌ها برابر با ۶ است. حالا باید ببینیم کدام گزینه چنین شرایطی دارد. فقط ۲۸ چنین شرایطی دارد. مقسوم‌علیه‌های ۲۸ به صورت مقابل است:

۱، ۲، ۴، ۷، ۱۴

که جمع آن‌ها برابر با ۲۸ است.

دو مرحله آزمون شبیه‌سازی شده منطبق بر آزمون استخدامی

آزمون (۱)

«تاریخ و فرهنگ تمدن»

- ۱- کدام عبارت در مورد واژه ملت صحیح نیست؟
 (۱) ملت در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش است.
 (۲) ملت با دین یک معنی دارد.
 (۳) معنی ملت با دین متفاوت است.
 (۴) معنی ملت در قرآن با مفهوم امروزی فارسی زبانان متفاوت است.
- ۲- به دستور چه کسی کتاب مقدس زردشتیان «اوستا» تدوین شد؟
 (۱) شاپور اول
 (۲) یزدگرد اول
 (۳) اردشیر بابکان
 (۴) خسرو انوشیروان
- ۳- پیامبر اکرم چه کسانی را به جَعَل (سوسک) تشبیه می‌کند؟
 (۱) کسانی که به اقوام گذشته خود افتخار می‌کنند.
 (۲) کسانی که تقوای خود را به رخ دیگران می‌کشند.
 (۳) کسانی که خود را برتر از دیگران می‌دانند.
 (۴) کسانی که به دانایی خود افتخار می‌کنند.
- ۴- استقلال سیاسی ایران از چه قرنی شروع شد؟
 (۱) اواخر قرن ۳
 (۲) اوایل قرن ۴
 (۳) اوایل قرن ۳
 (۴) اواخر قرن ۴
- ۵- مولوی در این شعر، «گر چه تازی خوشتر است / عشق را خود صد زبان دیگر است»:
 (۱) زبان فارسی را بر زبان عربی ترجیح می‌دهد.
 (۲) زبان عربی را بر زبان فارسی ترجیح می‌دهد.
 (۳) زبان عربی و فارسی را در یک رده می‌داند.
 (۴) اشاره‌ای به برتری زبانی نشده
- ۶- این سخن از کیست؟ «کاری بکن که یک نفر در ایران به عربی صحبت نکند و هر کسی را که دیدی به عربی سخن می‌گوید بکش»
 (۱) ابراهیم امام
 (۲) ابومسلم خراسانی
 (۳) احمد امین مصری
 (۴) محمدحسین کاشف الغطاء
- ۷- شهرت مزدک بیشتر به علت او است
 (۱) اندیشه‌های اشتراکی و کمونیستی او
 (۲) نژاد ایرانی او
 (۳) سلیقه اجتماعی او
 (۴) پندها و نصیحت‌های او
- ۸- خواستگاه مذهب بودا کجا بود؟
 (۱) چین
 (۲) ایران
 (۳) هند
 (۴) یونان
- ۹- جمله «همه کمالات ذات عین ذات است» بیانگر کدام توحید می‌باشد؟
 (۱) ذات
 (۲) افعال
 (۳) صفات
 (۴) عبادت
- ۱۰- در دوره ساسانی به نام آتش پرستان شناخته می‌شدند.
 (۱) مسیحیان
 (۲) زردشتیان
 (۳) مانوی‌یان
 (۴) مزدکیان
- ۱۱- ملاک و محور مقررات خانوادگی در زمان ساسانی چه بود؟
 (۱) نژاد و مذهب
 (۲) نژاد و ثروت
 (۳) نژاد و فرهنگ
 (۴) ثروت و مذهب
- ۱۲- این گفته از کیست؟ «آن کس که اسلام را از روی رغبت پذیرفته است بهتر است از آن که اسلام را از روی ترس پذیرفته است».
 (۱) امام علی (ع)
 (۲) امام صادق (ع)
 (۳) حضرت محمد (ص)
 (۴) امام باقر (ع)
- ۱۳- پرشورترین میدان‌های خدمات ایرانیان به اسلام چیست؟
 (۱) قرائت و تفسیر قرآن
 (۲) علم و فرهنگ
 (۳) تدوین و تالیف کتاب
 (۴) هنر و صنعت
- ۱۴- عامل و اساس انتشار دین اسلام چه بود؟
 (۱) فطری بودن
 (۲) هماهنگی با نوامیس زندگی
 (۳) منطقی بودن
 (۴) همه موارد
- ۱۵- سربازان اسلام را به آسیای صغیر بردند.
 (۱) چینی
 (۲) ایرانی
 (۳) هندی
 (۴) اعراب
- ۱۶- در میان علوم اسلامی، اولین علمی که تکوین یافت چه علمی بود؟
 (۱) قرائت
 (۲) تفسیر
 (۳) حدیث
 (۴) عرفان
- ۱۷- مذهب رسمی کشور در دوره ساسانیان چه بود؟
 (۱) زردشتی
 (۲) مانوی
 (۳) اسلام
 (۴) مسیحیت



۱۸- ساسانیان کشورداری خود را بر مبنای بنیان نهادند.

- (۱) سیاست (۲) مذهب (۳) فتوحات خود (۴) اعتقادات

۱۹- فکر ملیت پرستی در عصر حاضر چگونه فکری است؟

- (۱) فکری ضداسلامی و بر خلاف اصول تعلیماتی اسلامی است.
(۲) فکری که باعث وحدت بیشتر مسلمانان می شود.
(۳) فکری اسلامی، که مانع بزرگی در برابر وحدت مسلمانان است.
(۴) فکری ضداسلامی، که باعث وحدت بیشتر مسلمانان می شود.

۲۰- در قرون جدید عامل اساسی در جدایی میان ملت های مختلف اسلامی چه چیزی می تواند باشد؟

- (۱) نبودن روحیه وحدت (۲) نداشتن زبان و نژاد، ملیت واحد (۳) دخالت قدرت های اروپایی (۴) همه موارد

۲۱- استعمار برای اینکه بتواند در ملل اسلامی حکومت کند چه راهی را پیش گرفت؟

- (۱) کشاندن جوانان ملل اسلامی به سوی فساد (۲) کشاندن مردم این ملل به سوی ادیان پیشین
(۳) اقوام و ملل اسلامی را متوجه قومیت و ملیت و نژادشان کرد (۴) ۱ و ۲

۲۲- کلمه ملت در اصطلاح امروز فارسی زبانان چه معنایی دارد؟

- (۱) یک واحد اجتماعی که دارای سابقه تاریخی، قانون و حکومت واحد و آمال و آرمان های مشترک است.
(۲) یک واحد اجتماعی که دارای دین و رهبری واحد است.
(۳) یک مجموعه فکری و عملی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند.
(۴) یک مجموعه عملی و یک راه و روشی که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است.

۲۳- برداشتن چه مانع داخلی سبب شد تا ایرانیان مقام شایسته خویش را از نظر شرکت در بنای عظیم تمدن جهانی اسلامی احراز کنند؟

- (۱) مانعی که در سر راه گسترش فرهنگ و علوم اسلامی در ایران وجود داشت.
(۲) مانع تحصیلی که در سر راه توده مردم وجود داشت.
(۳) مانع بزرگی که در تکمیل و توسعه یک تمدن عظیم جهانی در ایران وجود داشت.
(۴) مانع بزرگی که در سر راه پیشوایی و مقتدایی ایرانیان در جهان وجود داشت.

۲۴- اسلام کدام یک از اصول زیر را دشمن تمدن در ایران می دانست؟

- (۱) اصل استفاده از نعمت های پاکیزه (۲) اصل دموکراسی و حکومت عامه (۳) اصل حکومت اشراف (۴) اصل جدایی سعادت روح و بدن

۲۵- انگیزه ها و محرک هایی که باعث شد در جهان اسلام میان ملت های اسلامی یک حرکت علمی و فرهنگی به وجود آید چه چیزی بود؟

- (۱) روح ملی عربی در همه این ملت ها پیدا شده بود و این ملت ها تحت نام و عنوان عربیت حرکت هماهنگ داشتند.
(۲) اینکه ملت های اسلامی هر کدام تحت تأثیر ملیت و قومیت خاص خویش فعالیت می کردند.
(۳) اینکه این ملت ها روی خاصیت جهان وطنی علم از یک طرف و تعلیمات جهانی و انسانی و مافوق ملی و نژادی اسلام از طرف دیگر در داخل مرزهای عقیدتی و فکری زندگی می کردند.
(۴) اینکه بعضی از این ملت ها شکست نظامی خورده بودند و این باعث شده بود تحت تأثیر احساسات ملی این کار را کنند.

۲۶- پدر روشنفکری و پایه گذار لژهای فراماسونری در ایران عصر پهلوی چه کسی بود؟

- (۱) میرزا ملکم خان (۲) امیرعباس هویدا (۳) اسدالله علم (۴) هیچ کدام

۲۷- یکی از بارزترین صفات حکومت پهلوی، وابستگی به دولت های اسلامی بیگانه و به ویژه بود.

- (۱) شوروی (۲) آمریکا (۳) انگلیس (۴) پرتغال

۲۸- در بحث به نظر امام خمینی هدف انقلاب اسلامی تأمین استقلال مملکت در ابعاد سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و فکری است.

- (۱) استقلال ایجابی (۲) خودکفایی همه جانبه (۳) استقلال سلبی (۴) استکبار ستیزی

۲۹- کمیسیون مبادلات فرهنگی و آموزشی ایران و آمریکا در چه سالی و توسط چه کسی تأسیس شد؟

- (۱) ۱۳۰۶- علی منصور (۲) ۱۳۰۴- محمدعلی فروغی (۳) ۱۳۰۶- محمدعلی فروغی (۴) ۱۳۰۴- علی منصور

۳۰- بیشترین صادرات کشور مکزیکی کدام است؟

- (۱) خودرو - محصولات نفتی (۲) محصولات نفتی و محصولات الکترونیکی
(۳) محصولات الکترونیکی و خودرو (۴) محصولات الکترونیکی و طلا

۳۱- دولت ژاپن برای حضور آمریکایی ها در خاک ژاپن سالیانه چند هزار دلار هزینه می کند؟

- (۱) ۵/۵ میلیون (۲) ۱۰ میلیون (۳) ۷ میلیون (۴) ۳ میلیون

۳۲- براساس اطلاعات مرکز آمار ایالات متحده چند درصد از مردم این کشور فقیر محسوب می شوند؟

- (۱) ۱/۷ درصد (۲) ۸ درصد (۳) ۱۲ درصد (۴) ۱۵ درصد